

## ایدئولوژی و عملکرد جبهه ملی

از لابلای سطور کتاب «نگاهی به نهضت ملی ایران» به قلم سعید رهبر

امروز در سایت ایران گلوبال مصاحبه‌ای با دکتر موسی غنی‌نژاد، اقتصاددان مشهور و استاد دانشگاه‌های مهم تهران در این رشته را خواندم که حول موضوع دائمی فعالیتها و شخصیت دکتر محمد مصدق بود. در سخنان ایشان اثری از مطالب تکراری طرفداران متعصب دکتر مصدق نبود. با وجود این یک مورد کاستی و یک لغزش دقت مرا جلب کرد. اولی در مورد قتل حاج علی رزم‌آرا که ایشان با بکار بردن فعل مجهول "ترور شد" نقش دکتر مصدق و جبهه ملی در این ماجرا را نادیده می‌گیرند. دوم وقتی که به حق دکتر مصدق را پدر چماق کشی سیاسی در تاریخ ایران نام می‌نامند، شعبان خان جعفری را صرفاً جزء چماق کشان شاهپرست نام می‌برند و با این لغزش نقش شعبان جعفری بعنوان مهمترین چماق کش جبهه ملی و بخصوص نقش وی در شکل دهی انتخابات مجلس به نفع جبهه ملی از طریق "سازمان نظارت بر آزادی انتخابات دوره هفدهم" (!) را نادیده می‌گیرند. مصاحبه مزبور هرچند بخاطر شکل مصاحبه‌ای آن فاقد مستندات است که مخالفان نظرات مزبور بتوانند با آنها برخورد کنند اما مملو از داوریهایی دقیق دکتر موسی‌نژاد در این موضوع مهم است. با بی اعتباری نظام سلطنتی و اسلام سیاسی از سویی و از رده خارج شدن تفکر چپ بعنوان ایدئولوژی رهایی‌بخش، از سوی دیگر، امروز زمینه قوت گیری "راه مصدق" و بنای امامزاده جدیدی بر پایه اندیشه و عملکرد وی، بیش از هر زمان دیگری فراهم است. اوضاع بحرانی کنونی نیز از هر جهت زمینه مناسبی برای بروز پوپولیسم ناسیونالیستی از نوع دکتر مصدقی آن است. لذا این مباحث نه صرفاً از جنبه تاریخی آنها بلکه به لحاظ تأثیری که میتوانند بر شکل گیری شناخت جامعه در مورد راه برون رفت از اوضاع انفجاری کنونی داشته باشد نیز باید مورد توجه قرار گیرد. من این مقاله را پیش از این در سایت تربیون نصب کرده‌ام اما در صورت نشر آن در سایت ایران گلوبال، نخستین نشر اینترنتی آن در سایتهای اصلی فارسی زبان خواهد بود. در صورت به هم ریختگی جدولها و ستونهای مقاله، نسخه پی دی اف آن در آدرس زیر قابل دسترسی است:

### مقدمه

1. حلقه مقدم در مسموم کردن ذهن مردم
  2. رابطه شیطان و عمله حرامزاده‌اش
  3. توافق در داده‌ها و اختلاف در تحلیل
  4. تاریخ تشکیل جبهه ملی
  5. نقش شعبان جعفری در وقایع 28 مرداد 1332
  6. دولت ملی پیشوا دکتر محمد مصدق
  7. معماران مدینه فاضله جبهه ملی در دولت ملی دکتر محمد مصدق
  8. کیفیت و نوع ارتباط جبهه ملی با شعبان جعفری و سایر چاقوکشان پایتخت
  9. تن دادن به قواعد بازی دموکراسی
  10. فرمان قتل حاج علی رزم‌آرا از سوی پیشوا
  11. گرایش فاشیستی در حکومت پیشوا
  12. «شب کریستال» و 14 آذرماه 1330
  13. مصدق: به هیچ وجه متأسف نیستم!
  14. جنبه سرکوبگرانه
  15. آثار صریح اندیشه فاشیستی در حکومت جبهه ملی
  16. وضع و حال امروز جریانی بنام جبهه ملی ایران
- پایان سخن

## مقدمه

تفکر مدرن با شك آغاز میشود، تردید در درستی مسلمات و حقانیت بدیهی‌ترین بدیهیات، نقطه شروع بلوغ تفکر انسانی است. وظیفه روشنفکر نیز در این میان چیزی جز زیر سوال بردن «مسلمات» و «بدیهیات» جا افتاده در اذهان عالم و عامی نیست. نتیجه طبیعی این جنب و جوش پرسشگرانه در هر جامعه سالم برخوردار از وجود قشر روشنفکران، بروز اختلاف نظر در حوزه موضوعات علوم نظری و حتی علوم دقیقه است.

نکته حائز اهمیت در اینجا، تمایز قائل شدن بین روشنفکر و تحصیلکرده است. تردیدی نیست که محیط تحصیل و دانش مکان طبیعی رشد روشنفکری است اما خود این رابطه نزدیک بین «دانش نظری» و «روشنفکری»، خود موجبی است برای اشتباه در بازشناخت قشر روشنفکر از تحصیلکردگان صرف. این تشابه و امکان خلط مبحث تاحدی است که دولت شوروی سابق رسماً نام لشکر تحصیلکردگان بوروکرات در خدمت حزب دولتی را «اینتلینگنسیا» گذاشته بود.

برای مثال بیاد آوریم که در ایران سال 1358 تعداد بیشماري از تحصیلکردگان و مدعیان روشنفکری به رژیم ولایت فقیه رأی مثبت دادند و در مقابل، بخش مهمی از مردم بیسواد و کم سواد آذربایجان در یک جنبش وسیع چند ملیونی تحت رهبری «حزب خلق مسلمان»، هم به درستی مفهوم نهان شده در بطن اصل «ولایت فقیه» را دریافتند و هم به مقابله سیاسی با آن برخاستند.

در سالهای اخیر علاوه بر چندین مقاله ارزشمند، 2 کتاب زیر به قلم سعید رهبر منتشر شده است: <http://tribun.com/PDF/Cenhe%20Mellie%20Iran.pdf>

### 1. نگاهی دیگر به دیار کهن، استکهلم، بهار 1997

مجموعه‌ای در 572 صفحه و 45 فصل که هر کدام گزیده‌ای از سفرنامه‌های مورخان، جهانگردان، ایران پژوهان و مأموران خارجی درباره ایران است.

2. **نگاهی به نهضت ملی ایران، نقد خاطرات شعبان جعفری**، انتشارات هیرمند، تهران، 1383،

این کتاب در 424 صفحه به نقد کتاب حاوی مصاحبه‌ها سرشار با شعبان جعفری می‌پردازد. کتاب در عین حال حاوی نکات ظریفی در باره اندیشه و عمل سیاسی جریان جبهه ملی است که نمی‌تواند از دید خواننده برکنار بماند. سعید رهبر اخیراً کتاب «تاریخچه جبهه ملی» به قلم احمد ملکی را با افزودن مقدمه‌ای طولانی برای بار دوم منتشر کرد.

مقاله مهمی بنام «مدد از مردگان، به روپاه گفتند شاهدت کیست گفت دُم» و نوشته‌ای حاوی منتخباتی از نامه‌های صادق هدایت به حسن شهید نورانی را هم باید به این لیست اضافه کرد. سعید رهبر در مقاله «مدد از مردگان» پرده از شایدهای نخاله‌ای بنام «بابک امیر خسروی» برمیدارد. بابک امیرخسروی در کنار کارهای روزمره خود در بنگاه شخصی «حزب دموکراتیک ملت ایران» پروژه‌های دور و درازتری را نیز رأساً یا توسط ایادی داخلی و خارجی خود صورت می‌دهد. سعید رهبر مقاله مزبور را در برخورد به اعمال بابک امیرخسروی در یکی از این پروژه‌ها به قلم درآورده است. بابک امیرخسروی در «اثر» شخصی خود چیزی بنام «خاطرات اردشیر آوانسیان» سرهم کرده و شخصیتی جدید و متفاوت از واقعیت امر در پشت نام آن توده‌ای مرحوم ساخته است. این مقاله (و کتابی که حاوی اصل خاطرات آوانسیان است و بخودی از سوی سعید رهبر منتشر خواهد شد) در یک نمونه موردی، پرده از سیمای واقعی جاعلان تاریخ نزدیک و گذشته ایران در **زمانی بسیار نزدیک به تولید** برمی‌افکند تا در کار کارگاه جعل و تاریخسازی کلاهداران‌انی از قماش امیرخسروی بنام جبران مافات اعمال گذشته‌شان مبنای فساد ذهنی آیندگان را فراهم میسازند، اخلاص کرده باشد.

آنچه در نظر من فصل مشترک این آثار مختلف است، تلاش هوشمندانه سعید رهبر برای پرتو افکندن به برخی از مهمترین پستوهای «مافیای ملی تاریخنگاری ایران» است. در این پستوهای

تاریک خوراک لازم برای مسموم کردن ذهن نسل‌های متوالی ایرانیان تدارک دیده شده و می‌شود. لذا سرزدن به این پستوها و روشنی بخشیدن به سیاهکاریهای مافیای ملی تاریخنگاری ایران، کاری است بمنزله چاره امر آب گل آلود، از سرچشمه کردن.

## 1. حلقه مقدم در مسموم کردن ذهن مردم

برای مسموم کردن افراد یا محیط، ابتدا باید سم لازم فراهم شود و از این جهت **تولید سم** و **پراکندن و انتقال آن به محیط‌های دیگر** دو پروسه جداگانه است. امروز ما شاهد ذهن‌های مسموم در مقیاس ملی در رابطه با تاریخ نزدیک و گذشته ایران هستیم. این مسمومیت در وهله نخست محصول تبلیغات دولتی، مواد و کیفیت سیستم تحصیلات همگانی و کنترک دولتی بر رسانه‌های عمومی در 85 سال گذشته است. شاخدارترین دروغها و بی‌مدرك‌ترین مدعیات در نزد توده ملت و روشنفکر ایرانی، همچون وجود ماه و آفتاب، بدیهی و بی‌نیاز از بحث اثبات و دلیل است.<sup>1</sup> در حالی که هرکس در تاریخ زندگی خود و خانواده‌اش از بیاد آوردن تمامی حوادث واقعه در 5 یا 10 سال قبل عاجز است، جزئیات تاریخی با اهمیت و بی‌اهمیت مربوط به دو، سه یا چهار هزار سال پیش ایران، بدون استلزام به ارائه کوچکترین مدرک تاریخی یا مطابقت با عقل متعارف بشر امروزی، ورد زبان همه مدعیان روشنفکری در جامعه ایرانی است.

دیدن شبکه **گسترش و توزیع** این توهمات و جعلیات کار دشواری نیست. شبکه مالی متکی به هزینه دولتی، سیستم تحصیلات عمومی، دانشگاهها و انتشارت مراکز «علمی» و کلیه مراکز بیرون از حاکمیت دولتی و «روشنفکران» مخالف حاکمیت در سیستم گسترده گسترش اوهامی که «تاریخ ایران» نامیده میشود، در یک هارمونی افتضاح‌آمیز مشغول فعالیت تخریبی خود هستند. اما به همان اندازه که دیدن این شبکه **گسترش و توزیع** براحتی میسر است، رصد کردن شبکه کم و بیش پنهان و مرموز **تولید** آن دشوار است. به عنوان مثال نام مؤسس «مدرسه علوم سیاسی تهران» و مرشد و پدرخوانده نسل اول رهبری مافیای ملی تاریخنگاری ایران را تا سال 1369 نمیدانستیم و...<sup>2</sup>

این سم، کی و در کجا و از سوی چه کسانی تولید میشود؟ چه کسانی سلسله‌های شاهنشاهی فرد اعلا تاسیس می‌کنند؟ چه کسانی نویسندگان متعدد و کتابخانه‌های مجلد در دوران قبل از ورود کاغذ به ایران در این مملکت برپا می‌سازند؟ روایت‌های من در آوردی جا افتاده از حوادث 50 یا 60 سال پیش محصول کدام کارگاه جعل و تزویر است؟ چه کسانی در مورد حوادثی که امروز در حال اتفاق افتادن است، در مقابل چشمان حیرت زده ما، سند جعلی برای مصارف آتی «می‌کارند»؟<sup>3</sup>

## 2. رابطه شیطان و عمله حرامزاده‌اش

میگویند شیطان به همراهی عمل‌های برای گُن فیکون کردن شهری وارد عمل شد. چون عمله از کار برهم ریختن نیمی از شهر فارغ شد، دید که شیطان در طی این مدت تنها مشغول جوش

<sup>1</sup> - تردیدی ندارم که داستان سرتاپا دروغ نقش بستن شعر «بنی آدم اعضای یکدیگرند...» شیخ اجل سعدی بر سر در سازمان ملل در نیویورک را خوانندگان این سطور بارها شنیده‌اند.

<sup>2</sup> - نام و جزئیات نقش فوق العاده مهم «اردشیر جی ریپورتر» برای اولین بار در جلد دوم «جستارهایی از تاریخ معاصر ایران» در بهمن ماه 1369 به میان آمد و تعجبی ندارد که این کتاب پرفروش‌ترین کتاب تاریخ ایران است. «وصیتنامه اردشیر سر جی ریپورتر» بعنوان مهمترین کلید و سند شناخت تاریخ معاصر ایران در همین کتاب افشا شده است. با وجود این، شمار بیشماري از آثار مافیای ملی تاریخ ایران، که بعد از بهمن ماه 1369 چاپ شده‌اند، نام اردشیر جی ریپورتر را حتی در فهرست اعلام خود ندارند!! این مافیا با اطمینان از سنگینی مسمومیت فضای حاکم بر جامعه روشنفکری ایران، حتی زحمت برخورد منکرانه با این مهمترین سند شناخت تاریخ معاصر ایران را به خود نداده‌اند.

<sup>3</sup> - همین بابک امیرخسروی مورد اشاره در فوق، در مصاحبه با رادیو فردا در مورد مراسم سالانه قورولتای ملی آذربایجان در ژوئن 2004 در حالی که مراسم هنوز پایان نیافته بود، ادعا کرد که انگیزه جمعیت صدها هزار نفری آذربایجانی که در زیر سایه نگاه‌های تهدیدآمیز دهها هزار نفر از نیروی نظامی رژیم در کوهستانهای قره‌داغ گرد آمده بودند، صرفاً تفریح و شادی (!) بوده است. در نگاه اول قابل تصور نیست که پیرمردی پاریس نشین، اینچنین به ارزانی خود را آلت مضحکه مردم قرار دهد. اما اگر در نظر بگیریم که در زمانهای آتی، همکاران بابک امیرخسروی در باشگاه مافیای تاریخ ملی ایران میتوانند ادعای این دم مضحک خودشان را شاهد مدعیات ملی و میهنی‌شان قرار دهد، حکمت قضیه آشکار میشود. یعنی آقای امیرخسروی با آگاهی از اینکه وظیفه تولید جعلیات و جعل ماهیت مهمترین حوادث سیاسی مربوط به آذربایجان به وی محول شده، با برزبان آوردن مضحک‌ترین مدعیات، کار همکاران آتی خود برای بیرون کشیدن اسناد مطلوب از میان آرشیوهای امروزی را میسر می‌سازد. نمونه‌هایی از این دست بسیاریند که من در آینده بدانها خواهم پرداخت.

دادن يك معامله ناپاك بين يك زوج است. عمله راضي از پيشي گرفتن خود بر استاد، به كنايه از كُندي كار وي ياد كرد. شيطان در جواب گفت: تا من چنين معامله‌هايي را جوش ندهم، حرامزادگاني چون تو از كجا پيدا خواهد شد تا شهري را بهم بريزند؟!

مافايي ملي تاريخنگاري ايران نيز بسان شيطان در تمثيل فوق عمل مي‌كند. اعضاي اين باشگاه شيطاني در خفا و با احتياط و رعايت جوانب امر به جفت و جور كردن معاملاتي مي پردازند تا محصول بوجود آمده بتواند در مسموم كردن ذهن و اندیشه نسلهاي متوالي مردم ايران به كار آيد. بدينگونه است كه نفرت از ملل همسايه و ملل غير فارس ايران و داشتن توهمني نا متناسب با وضع و حال واقعي، از فضاي فرهنگي و علمي «ايرانيان» (همانا ملت فارس) به مهمترين مانع روشنفكران و ملت حاكم ايران در شناخت علل بدبختي‌ها و ناكامي‌هاي خود بدل شده است. شكلي نيست كه اين توهنات پيش از آنكه، پراكنده شوند، بايد در شرايط زماني و مكاني مشخصي و از سوي افراد يا مراكز بخصوصي توليد شوند. بطور خلاصه ميتوان گفت كه مجموعه توهنات و جعلياتي كه بنام «تاريخ» قديم و جديد ايران به تخریب در پايه‌هاي فكري ايرانيان و بويژه ملت فارس مي‌پردازد، از يك چرخه چهار مرحله‌اي عبور مي‌كند:

**توليد:** فرايندي است كه طي آن اطلاعات و مدعيات تماما جعلي، مغشوش، ناقص و يا جهت‌دار از طريق تاليف، ترجمه، اقتباس و «تحقيق» چاپ و منتشر ميشوند. اين پروسه در مورد هر «اثر» در مدت محدود به پايان ميرسد. به عنوان مثال يك «اثر تحقيقي» در موضوع تاريخ در طي زماني محدود نوشته شده و به چاپ ميرسد.

**توزيع:** پروسه پراكندن محصولات فوق در ميان آحاد جامعه است. زمانبندي اين پروسه از محدوديت خاصي برخوردار نيست. هنوزهم توليدات دوران صدر آريا پرستي از پيرنيا و پورداوود و ذبيح بهروز در حال توزيع هستند.

**جا افتادن:** مرحله ماقبل آخر بعد از انجام دو سلسله عمليات فوق است. اين حالت برخلاف دو مرحله فوق يك «پروسه» نيست و يك «وضعيت» به شمار مي‌آيد. افسانه‌هاي مربوط به تمدن‌هاي آريايي پيش از اسلام ايران سالهاست وارد اين «وضعيت» شده‌اند.

**سو استفاده سياسي:** اگر مسئله به همينجا ختم مي‌شود، فاجعه مهمي رخ نداده بود. اما محصولات اين كارگاه گسترده جعل، باتوجه به حضور پررنگ و مؤثر تاريخ (صرفنظر از واقعي يا جعلي بودن آن) در سياست، به سرعت و وسعت مورد سو استفاده سياستمداراني قرار مي‌گيرد كه بطور مستقيم يا غيرمستقيم در سفارش اين جعليات فعال و ذي‌نفع بوده‌اند.

با اين مقدمات براي مطالعه يك مورد از اين جعليات ملي و ميهني به سراغ كتاب ارزشمند سعيد رهبر مي‌رويم:

### 3. توافق در داده‌ها و اختلاف در تحليل

مرسوم است كه در علوم نظري **داده‌ها** حتي‌الامكان مورد توافق است و اختلاف در ميان علما در **ميد بررسي**، **مكاتب فكري ناظر بر شيوه تحقيق** و بالاخره در مقام **نتيجه‌گيري** بروز مي‌كند. اين مسئله اما در ميان مافايي ملي تاريخنگاري ايراني معكوس است. يعني عليرغم ناروشني و اختلاف بسيار بر سر داده‌هاي مربوط به تواريخ نه چندان دور، در مقام نتيجه‌گيري و استنتاج احكام ملي و ميهني از توبره حوادث تاريخ، اوضاع حاكم، بيشتر شبیه اجماع در نزد علماي علم تاريخ وطني است. به دو نمونه زير كه در كتابهاي سعيد رهبر مورد توجه بوده‌اند، توجه كنيد:

### 4. تاريخ تشكيل جبهه ملي

تاريخ تشكيل جبهه ملي و هر حادثه ديگري مسئله‌اي كنكرت و ساده است. به عنوان مثال آغاز جنگهاي صليبي يا تاريخ مدفون شدن شهر پومپي در زير آتش و خاكستر ناشي از فواران آتشفشاني، مسئله‌اي نيست كه مورد اختلاف عقلا و علما باشد. اما در مورد تاريخ تشكيل جبهه ملي در تهران، سعيد رهبر نقل قولهاي رنگارنگ زير را آورده است:

همایون کاتوزیان (در کتاب «**مصدق و نبرد قدرت**»، ترجمه احمد تدین، ص 158): «**روز دهم آبان** 1328 جبهه ملی رسماً اعلام موجودیت کرد در همان روز مردم ارگان مخفی حزب توده، رهبران جبهه ملی را عاملان امپریالیسم و انگلستان و دربار قلمداد نمود (ن.ک. مردم، اول آبان 1327)»<sup>4</sup>[9]

همایون کاتوزیان (در کتاب «**مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران**» ترجمه فرزانه طاهری، ص 94): «[جبهه] ملی در روز **اول آبان** [1328] اعلام موجودیت کرد در همان روز، روزنامه مخفی حزب توده، رهبران جبهه ملی را مزدور دربار و امپریالیسم خواند (ن.ک. مردم، اول آبان 1328)» [9]

غلام رضا نجاتی (کتاب «**جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران**»، ص 84): «**اول آبان** 1328 ... سازمان سیاسی جبهه ملی را به رهبری دکتر مصدق اعلام نمودند» [10]

غلام رضا نجاتی (13 سال بعد در کتاب «**مصدق، سال‌های مبارزه و مقاومت**» جلد اول، ص 148): «... با هدف مبارزه ضد استعماری به رهبری دکتر مصدق در روز **19 آبان** 1328 این جبهه را تشکیل داد» [10]

غلام رضا نجاتی (کتاب «**مصدق، سال‌های مبارزه و مقاومت**» جلد اول، ص 140): «**روز 10 آبان**، جبهه ملی موجودیت خود را اعلام کرد» [تاریخچه جبهه ملی، مقدمه سعید رهبر، ص 5]

باقر عاقلی (کتاب «**روزشمار تاریخ ایران**»، «**21 آبان** 1328 جبهه ملی ایران به لیبری مصدق تشکیل شد» [10])

انور خامه‌ای (در کتاب «**پنج‌جاه نفر و سه نفر...**»، ص 772-773): «تاریخ دقیق تشکیل جبهه ملی همان **اول آبان** است» [تاریخچه جبهه ملی، مقدمه سعید رهبر، ص 17]

## 5. نقش شعبان جعفری در وقایع 28 مرداد 1332

بسیاری از منابع تاریخی موجود از شرکت شعبان جعفری و حتی نقش رهبری وی در جریان کودتای 28 مرداد خبر می‌دهند. اکنون میدانیم که کودتای مزبور در بالاترین سطح با هماهنگی عملیات مشترک آمریکا و انگلیس از سوی شاپور جی ریپورتر صورت گرفته است و شعبان خان هم تنها پس از پیروزی کودتا از زندان آزاد شده است. حال بسیاری از خاطره‌نویسان و منابع تاریخی از رهبری عملیات توسط فردی که در زندان بوده است، خبر داده‌اند. سعید رهبر لیست این منابع و نقل قول‌های متعدد از آنها را در صفحات 315 الی 323 کتاب «نگاهی به نهضت ملی ایران» آورده است که در اینجا من به ذکر نام نویسندگان و صفحه منبع اشاره می‌کنم. در تمامی منابع و آدرسهای زیر، رهبری تظاهرات روز 28 مرداد توسط شعبان جعفری ادعا شده است:

مؤلف	نام کتاب	صفحه
کوروش زعیم با همکاری علی اردلان	جبهه ملی ایران	295-296
«جامی»	گذشته چراغ راه آینده است	688
پرواند آبراهامیان	ایران بین دو انقلاب	252
غلام رضا نجاتی	مصدق، جلد 2	91
غلام رضا نجاتی	مصدق، جلد 2	118
غلام رضا نجاتی	جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران	378
شمس الدین امیرعلایی	مجاهدان و شهیدان راه آزادی	232
علی بهزادی	شبه خاطرات	188-190
سعید فاطمی	مقاله «روزنامه‌های ملی را چگونه آتش زدند»	-

<sup>4</sup> - رقم داخل کروشه در سرتاسر این مقاله مربوط به کتاب «نگاهی به نهضت ملی ایران» از سعید رهبر است.

53	دکتر مصدق و رسیدگی فرجامی در دیوان کشور	جلیل بزرگمهر
170	زندگی‌نامه سیاسی مظفر بقایی	حسین آبادیان
60	ایران در دوره دکتر مصدق	سپهر ذبیح
243	زندگی سیاسی علی امینی	جعفر مهدی نیا
104-106	کودتا سازان	محمود تربتی سنجابی

این نکته که تمامی صاحبان اسامی فوق حداقل به آرشیو روزنامه اطلاعات دسترسی داشتند و بسیاری نیز خود در زمان کودتا در ایران و تهران سکونت داشتند، به اهمیت نکته مورد نظر من در این افتضاح مکتب تاریخنگاری وطنی می‌افزاید. اگر چنین مسئله‌ای ساده و قابل تحقیق به این وسعت به نادرست ثبت شده است، این مکتب و اساتید و شاگردان آن چه مشروعیتی در ترها و مدعیات خود در موضوعات مربوط به صدها و هزاران سال پیش دارند؟! بویژه آنکه این ترها بعنوان مینای توجیهی قتل عام معنوی ملل غیرفارس ایران بکار گرفته میشود.

نمونه دیگری از اینگونه اختلافات در داده‌ها، در صفحه 214 کتاب سعید رهبر آمده است که در متن کوتاهی چندین اشتباه فاحش میان مندرجات روزنامه وقت (اطلاعات) با تاریخ ساخت باقر عاقلی نقل کرده است.

در ادامه این مقاله به نقل سطور از کتاب سعید رهبر بنام «خاطرات شعبان جعفری و هما سرشار» که در ارتباط با ماهیت دکتر مصدق، جنبه ملی و مقدمات فوق است می‌پردازم. کتاب سعید رهبر در 424 صفحه حاوی موضوعات و نکات متعددی است و من در اینجا برای آشنایی خوانندگان با یکی از موضوعات مطرح در کتاب مزبور به سراغ این اثر رفته‌ام و دیدگاه من در نوشتن این مقاله الزاماً مطابق با دیدگاه سعید رهبر نیست و من در اینجا تأکید می‌کنم که برای آشنایی دقیق با نظرات سعید رهبر، علی‌الاصول بایستی به اصل نوشته‌های ایشان مراجعه کرد.

## 6. دولت ملی پیشوا دکتر محمد مصدق

موضوع حکومت دکتر محمد مصدق، شخصیت سیاسی و فضایل دموکراتیک وی از موضوعاتی است که در نزد موافقان وی، بدون هیچ بررسی انتقادی مورد ستایش قرار می‌گیرد. در تبلیغات ملی میهنی طرفداران دکتر مصدق، گویا وی هم رهبر مبارزات ضد استعماری ایرانیان علیه سلطه خارجی است و هم فردی دموکرات و معتقد به قوانین دموکراتیک. در مقابل وی بیگانگان استعمارگر و عوامل ایرانی‌اش قرار می‌گیرند که از کثیف‌ترین و سیاه‌ترین نیروهای جامعه به رهبری چاقوکشانی چون شعبان جعفری، رمضان یخی و حاج طیب رضایی («نقطه عطف مبارزات فرمیستی» به گفته رفقای طرفدار مشی مبارزه مسلحانه) و تجمع دیگر اوباشان و جمعیت فواحش پایتخت بر علیه دولت قانون مدار مصدق عمل استفاده میکنند. گویا در روز 28 مرداد 1332 این شعبان جعفری و لشکر چاقوکشان و بدکارگان پایتخت‌نشین بود که پیروزی کودتای آمریکایی-انگلیسی را ممکن ساخت و منجر به برقراری حکومتی نظامی از سوی سرلشگر زاهدی شد.

آیا ادعای فوق و ترهای مشابه را میتوان پذیرفت؟ آیا واقعیت چنین بوده است؟ برای اطلاع کسانی که شاید مجال یا حوصله خواندن کل این نوشته را ندارند، همینجا پیش از آنکه به پایان مطلب برسم، مهمترین نادرستی‌های نهفته در مدعیات فوق را همینجا مورد اشاره قرار میدهم:

دموکرات بودن دکتر مصدق چندان مسجل نیست. صدور حکم قتل مخالفین سیاسی، بسیج وسیع‌ترین فوجهای اوباش و چاقوکشان برای قتل و غارت گسترانیدن رعب و وحشت در میان مخالفان بطور سیستماتیک از سوی وی مورد استفاده قرار گرفته است. صدور فرمان قتل مخالف سیاسی در صحن علنی مجلس و عفو عامل این قتل و تطهیر چهره قاتل مزبور و ارتقای وی به

مقام قهرمان ملي از اقدامات وي بوده است.

شعبان جعفري، رمضان يخي، پري آژدان قيزي (رهبر خواهران فواحش تهران)، حاج طيب رضايي و مابقي فرماندهان و توده تحت فرمان بدکارگان (برادران) و چاقوکشان تهران بيشتريين مدت حاکميت دکتري مصدق را تحت فرماندهي وي بوده‌اند و از سوي شهرياني حکومت ملي دکتري مصدق مورد پشتيباني مالي و لچيستيکي همه‌جانبه قرار داشته‌اند. (تا 14 اسفند 1331 يعني 6 ماه مانده به کودتاي 1332)

حکومت نظامي نه از سوي حکومت کودتا، بلکه همانا از سوي دولت ملي دکتري مصدق برقرار بود. شعبان بي مَخ تنها بعد از پيروي کودتا از زندان آزاد شد و لذا نميتوانست لشگر اوباشان تهران را در روز کودتا رهبري کرده باشد.

## 7. معماران مدینه فاضله<sup>5</sup> جبهه ملي در دولت ملي دکتري محمد مصدق

**علي بهزادي**، *شبه خاطرات*، جلد اول، صص 183-186: «از آغاز حکومت مصدق تا دي ماه 1331 شعبان جعفري با دارو دسته‌اش در سخنراني‌ها و تظاهرات خياباني با جبهه ملي همکاري داشت و بعضي اوقات کنار دکتري فاطمي به عنوان بادي‌گارد ديده مي‌شد.» [21]

**پروفيسور سپهر ذبيح**، *ايران در دوره دکتري مصدق*، ص 60: «14 آذر 1330 تظاهرات خونيني در خيابانهاي تهران و در جلوي ميدان بهارستان از سوي حزب توده صورت گرفت و توده‌اي‌ها به شدت از حکومت مصدق انتقاد کردند... گروهي از چماق‌داران به رهبري شعبان جعفري به طرفداري از حکومت و با اطمينان از حمايت پليس، ادارات و روزنامه‌هاي مخالفان و دفاتر حزب توده را آتش زدند.» [22]

**رسول مهربان**، *گوشه‌هايي از تاريخ معاصر ايران*، ص 258: «در جوار جبهه ملي سازماني به نام نظارت بر آزادي انتخابات به رهبري مظفر بقايي و يك عده چاقوکشان و پهلووانان زورخانه‌هاي تهران به ميدان‌داري شعبان بي مَخ و امير موبور و عشقي به وجود آمد.» [22]

**فخرالدين عظيمي**، *بحران دموکراسي در ايران*، صفحه 373 مرجع: کيهان 16 آذر 1330: «ساعاتي بعد در همان روز يك تظاهرات غالبا دست راستي صورت گرفت که با غارت و تاراج و سوزندان دفاتر روزنامه‌هاي توده‌اي همراه بود.<sup>6</sup> اغتشاشات مزبور که پليس چشمانش را در برابر آن برهم گذاشته بود، از جانب گروهي از پيروان بقايي رهبري مي‌شد که ادعا مي‌کردند پشتيبان دولت‌اند. گروه مزبور شامل عده‌اي از چاقوکش‌هاي حرفه‌اي از جمله شعبان جعفري بود که بعدها در فعاليت عليه دولت مصدق اجير شد. امير کلالي، وزير کشور و رئيس شهرياني، و از طريق شخص مصدق کاملاً در جريان قرار داشتند.» [22-23]

**رسول مهربان**، *گوشه‌هايي از تاريخ معاصر ايران*، صص 357-358: «به جرأت مي‌توان گفت هيچ انتخاباتي مفتضح‌تر از انتخابات دوره هفدهم به وجود نيامده است. در گرد و غبار و هو و جنجال داعيه آزادي انتخابات، عده‌اي از رهبران جبهه ملي مانند علي زهري و يوسف مشار و زيرک‌زاده که به هيچ وجه زمينه مساعد و معرفيتي نداشتند، با کارگرداني و کمک مستقيم شعبان بي‌مَخ، عشقي، شهيميرزادي چاقوکش و حسن عرب به نام نماينده مردم تهران به مجلس راه يافتند... آراي مردم قبل از ريختن به صندوق توسط اوباش مظفر بقايي از طريق "سازمان نظارت بر آزادي انتخابات دوره هفدهم"<sup>7</sup> بازديد مي‌شد. هرکس کلاه کبي با سر و وضع کارگري و با سبيل داشت و يا ترکي حرف مي‌زد و يا تب دانشجو بود، با کتک و توهين از پای صندوق بيرون

<sup>5</sup> اين عبارت را از تيترهاي مطبوعات همان زمان وام گرفته‌ام. به منبع در ادامه همين مقاله اشاره شده است.

<sup>6</sup> عظيمي تا اين جمله متن گزارشي از روزنامه باختر امروز را مرجع داده است. در پاورقي: «ميدلتون به اين، 10 دسامبر، 1951، 91466 FO371 EP؛ گزارش بازجويي دولت، متن در باختر امروز، 11 دي 1330»

<sup>7</sup> در مورد اين سازمان "ملي و ميهنی" وابسته به جبهه ملي به سطور پيشتر اين مقاله مراجعه کنيد.

انداخته می‌شد. عکس‌های مکی همراه چاقوکشان و بزن بهادرهای تهران در روزنامه به سوی آزادی و کیهان و اطلاعات چاپ شده و اکنون در کتابخانه ملی موجود است. شعبان جعفری و عشقی و حسین مافی چاقوکش، حسین مکی را بغل کرده بودند و مظفر بقایی همراه امیر موبور و کاووسی با طمطراق از حوزه‌های شمیران بازرسی میکردند.» [24-25] (تأکید در جملات فوق از طرف من است. ع. ا.)

تأمین لشگری بزرگ از چاقوکشان تهران با توجه به اوضاع نابسامان آن روزگار، چندان دشور نبود اما پیشوا دکتر مصدق تحت عنوان «تأمین رفاه زندانیان» طرح سه فوریتی انتقال نیروی هرچه بیشتری از آنان، به خیابانها را به مجلس برد تا تأمین نیروی قوه «چماقیه» جبهه ملی را دچار تسهیل بازهم بیشتری کرده باشد. گفتنی است که این طرح اگر واقعاً «طرح تأمین رفاه زندانیان» بود و نه «طرح تأمین نیروی انسانی لازم برای پیاده نظام مسلح به چاقو و پنجه بوکس» اینهمه تأکید بر شمول عفو به حال چاقوکشان و کلاشان و کلاهبرداران موردی نمی‌داشت. این طرح در روزنامه اطلاعات، دوشنبه شانزدهم اردیبهشت‌ماه، 1330 شماره، 7512، سال بیست و پنجم، درج شده است:

طرح مزبور در همان ماه اول شامل «کلیه محکومین جنحه»، در ماده دوم شامل «محکومین به جنایت»، در ماده 3 محکومین «تکرار جرم جنحه»، در ماده 4 شامل «محکومین به جرم اختلاس و ارتشا» و بالاخره در ماده 5 شامل «محکومین به حبس دائم در نتیجه قتل عمد» است. [45-46]

بسیار معنی‌دار است که دولت پیشوا علیرغم این سخاوتمندی و مدارا در قبال چاقوکشان مورد نیاز خود، از آزادکردن زندانیان سیاسی آذربایجانی که در غائله اشغال آذربایجان از سوی ارتش شاهنشاهی به اسارت رژیم تهران گرفته شده بودند، سر باز زد. بسیاری از این اسیران همچون فاتح نامی زندانهای ستمشاهی صفرخان قهرمانی در دوران حاکمیت جبهه ملی در زندان ماندند و شاهد آزادی اوباشان و چاقوکشانی شده مرحمت دولت مصدق شامل حالشان شده بود.

در چارچوب همین سیاستهای ملی و میهنی دولت پیشوا دکتر محمد مصدق، صدای استخدام چاقوکشان از سوی شهربانی و حتی وزارت مالیه در مطبوعات و حتی مجالس قانونگزاری بگوش میرسد. گویا یکی از اعضای این پیاده‌نظام ملی در محل کار خود از موقعیت و پست سازمانی خود سوءاستفاده‌ای (یا استفاده‌ای) کرده که به مذاق یکی از نمایندگان مجلس سنا خوش نیامده است. روزنامه اطلاعات در تاریخ 26 مردادماه 1330 یعنی کمی بعد از طرح لایحه سه فوریتی مذکور در مجلس شورای ملی، خبر استخدام یکی از این خبرگان در وزارت مالیه منعکس کرده است:

«مجلس سنا، آقای فرخ: ... چندی قبل عرض کردم که در وزارت مالیه چاقوکش استخدام میشود ولی توجه نشد. از قرار اطلاع چندی قبل آقانور که چاقوکش است و ماهی 350 تومان حقوق می‌گیرد، آقای پورآذر را در کریدور وزارت دارایی مجروح کرده ... از آقای وزیر مالیه تقاضا میکنم به این اوضاع خاتمه داده شود.» [49]

با این توصیفات شاید عجیب نیست که مطبوعات وقت مملو از اخبار چاقوکشی و شرارت است. نمونه‌های متعددی از اینگونه اخبار در صفحات 50 الی 57 کتاب «نگاهی به نهضت ملی» آمده است.

در ضمن کسانی که اتهام شلاق زنی در ملا عام را از گناهان نابخشودنی جمهوری فقهاتی ایران میدانند، میتوانند با مراجعه به صفحات مذکور از گستردگی این نوع از مجازات اسلامی (ببخشید، "ملی") در دوران دولت عدالت‌گستر جبهه ملی، آشنا شوند.

## 8. کیفیت و نوع ارتباط جبهه ملی با شعبان جعفری و سایر چاقوکشان<sup>8</sup> پایتخت

<sup>8</sup> در تمامی دوران حکومت جبهه ملی نام صنف چاقوکشان پایتخت چون ترجیع بند بسیاری از حوادث مهم سیاسی تکرار



میزان ارتباط رهبران جبهه ملی و سیاسیون و ملیون وقت با شعبان جعفری و کمپانی، نه تصادفی بود و نه اتفاقی و نه حاشیه‌ای یا در سطح پایین. چنانچه از لابلای سطور این نوشته هم برمی‌آید، دولت جبهه ملی با بسیج قشونهای چندین هزار نفری اوباش، خیابانهای تهران را از خون جوانان سرخ میکرد، انتخابات برپا میکرد و طبعاً نقش این نیروی لایزال در پیروزی جبهه ملی در انتخابات هم ناچیز نبود. سطح و نوع ارتباط جبهه ملی با این چاقوکشان محلات بدنام و خوشنام تهران از لابلای سطور کتاب مصاحبه خانم هما سرشار با شعبان خان قابل مشاهده است. سعید رهبر از صفحه 107-111 کتاب مزبور جملات زیر را نقل کرده است:

«**سرشار**- در عوض دکتر فاطمی هوایتان را داشت!

**جعفری**- چطوری؟

**سرشار**- یکی دو ماه بعد در بعد در روزنامه‌اش مقاله تشویق‌آمیزی در باره شما نوشته و عکس شما را چاپ کرده، از شما تعریف کرده و حتی به اتفاق اعضای جبهه ملی برای قدردانی از فعالیت شما به زورخانه‌تان آمده است. (سند شماره 8/1)

**جعفری**- بله دیگه! من که گفتم! بازاریا و جبهه ملیا تا من با مصدق بودم طرفدار من بودن پشت سرم نماز می‌خوندن! همین دفعه که می‌گین تو زورخانه نبود تو سینما بود. من هنوز اون موقع زورخونه نداشتم. تو سینما جهان گل‌ریزون گرفتم، همه جبهه ملیا اومدن و برای زورخونه‌ای که قرار بود بسازم پول دادن. (غلام‌حسین) صدیقی بود (مهدي) بازرگان بود (عبدالله) معظمی بود، شمس قنات آبادی بود، اللهیار صالح بود، بقایي بود و اینا بودن. تا حتی آیت‌الله کاشانی‌ام به دفعه اومد اونجا» [234]

معمولا رژیم‌هایی که از سپاه ارزان قیمت اوباشان برای کنترل سیاسی جامعه، بهره می‌گیرند، چنان سیستم‌های پیچیده و هزارتویی از مخفی‌کاری استفاده میکنند که تا سال‌های سال بعد نیز اثبات ارتباط مستقیم اوباشان با رهبری سیاسی به امری دشوار تبدیل میشود اما دولت پیشوا مصدق گویا نگران عواقب این مسئله نبوده‌است.

ابتدا خبر کیهان 16 آذر 1331 را بخوانید تا در مورد مقام و منزلت رسمی آقای حسین مکی یقین حاصل کنید: «حسین مکی نماینده مجلس شورای ملی و رهبر جبهه ملی که به دعوت بانک بین‌المللی توسعه و ترمیم عازم امریکا شده بود به تهران بازگشت و مورد استقبال قرار گرفت» [59]

شعبان جعفری در مورد این شخصیت ملی که در ایالات متحده امریکا دولت جبهه ملی و ایران را نمایندگی میکرد، به هما سرشار چنین می‌گوید:

«حسین مکی تو محل ما، خیابون آرامنه می‌نشست. مام خونس می‌رفتیم و می‌اومدیم. تا حتی وقتی از لاهه برگشت تو فرودگاه مهرآباد اینو بلندش کردیم و چقد راه رو پیاده سر دست آوردیمش اون که می‌خواست وکیل مجلس بشه تو انتخابات، خب ما کمکش کردیم.» [59]

لابد خواننده گرامی داستان "سازمان نظارت بر آزادی انتخابات دوره هفدهم" به عضویت همین شعبان‌خان را از صفحات قبل بیاد دارد.

اما این گونه امتیازات همنشینی و خدمات متقابل با شعبان‌خان تنها نصیب حسین مکی نبود. به بخش دیگری از گفتگوی شعبان جعفری با هما سرشار توجه کنید:

«**سرشار**- شما وقتی می‌گویید طرفدار آیت‌الله کاشانی بودید، منظورتان اینست که همیشه به دیدنش یا به خانه‌اش می‌رفتید؟

---

میشود. اینکه این صنف با نام ابزار مورد استفاده خود نامیده میشوند امری عادی نیست. برای مثال ما کارگران ساختمانی را «بیل و کلنگ بدستان» نمی‌نامیم و نام معلمین هم «قلم بدستان» یا «گچ بدستان» نیست و... از این جهت مشابهاتی که در نظر اول به ذهن می‌آید خطور میکند صنف‌های مشابه قداره بندان یا ششول‌بندان است که بی شباهت به همان چاقوکشان نیستند.

**جعفری-** هم خونه اون می‌رفتیم و هم پیش شمس قنات‌آبادی، هم (ابولحسن) حائری‌زاده، هم حسین مکی، پیش اینا زیاد می‌رفتیم. گاهی وقتم پیش مظفر بقایی (کرمانی) یه سری می‌زدیم. ... یواش یواش دیگه با مصدق و با دور وریای مصدق و با اینا دیگه رابطه پیدا کردیم و رفتیم تو اینا. می‌رفتیم به حساب طومار درست می‌کردیم و از این کارا، خیلی زحمت می‌کشیدیم... [61-60]

«در مقاله روزنامه آخرین نبرد، 6 آذرماه 1330 به صاحب امتیازی شهناز اعلامی زیر عنوان "چاقوکشان زمینه انتخابات دوره هفدهم را فراهم میکنند. معماران مدینه فاضله مصدق چه کسانی هستند" به این همکاری اشاره شده است.» [97]

شعبان جعفری در جای دیگری در جواب هما سرشار باز هم با صراحت کافی به مبارزات ملی و میهنی خود در رکاب پیشوا اشاره دارد:

«**جعفری-** آخه ما هرروز همه جا بودیم. اون روزها افتاده بودیم تو مبارزه سفت و سخت. تو انتخابات انتخابات و چند دفعه دم مسجد فخرالدوله درگیری پیدا کردیم واسه خاطر اون» [97] منظور خاطر پیشواست.

انتخابات دست پخت شعبان خان و رمضان یخی که همراه بقیه «بروچه‌ها» در "سازمان نظارت بر آزادی انتخابات دوره هفدهم" متشکل شده بودند، از سوی مخالفین جبهه ملی با اعتراضاتی روبرو شد. گزارش روزنامه اطلاعات در تاریخ سه شنبه بیست و نهم بهمن‌ماه 1330 حاوی جملات زیر است:

«طبق اطلاعات و مدارکی که در دست می‌باشد قریب 86 هزار رأی اضافی در صندوق‌های تهران ریخته شده زیرا آرای حقیقی بیش از پنجاه هزار نمی‌باشد. به هر حال آقایان در تمام جهات آزادی داشته‌اند؛ آزادی در انتخابات آزادی در نظارت صندوق‌های رأی، آزادی در پرکردن صندوق‌ها از آرای قلابی، آزادی در چگونگی قرائت آن. تا توانستند انتخابات تهران را به آن کیفیتی که مایل بودند در آوردند...» [101]

## 9. تن دادن به قواعد بازی دموکراسی

سرتاسر کتاب «نقد خاطرات شعبان جعفری» مملو از موارد نقض ساده‌ترین قواعد بازی دموکراسی است. اما مورد خروج مصدق از مجلس و سخنرانی کردن وی در میان طرفدارانش در میدان بهارستان، همیشه از سوی جبهه ملی‌چپها به عنوان کار قهرمانانه مصدق معرفی شده است. عکس‌ها هم که از قرار اقرار شعبان خان مصدق را روی کول شعبانی نشان می‌دهد، بعنوان نشانه مقاومت نخست‌وزیر ملی و قانون‌مدار در برابر طرفداران انگلیس و دربار شاه، زینت بخشِ اکثر آثار کتبی ملیون وطنی شده است. آیا هرکسی که در پارلمان به هر دلیلی کم آورد حق دارد تجمع غلیانی طرفدارانش را «مجلس» بنامد؟ اگر هر امام جماعتی نماز جمعه را و یا هر فوتبالیستی استادیوم فوتبال را «مجلس» اعلام کند، تکلیف چیست؟

اشاره شد که طبق اظهارات شعبان جعفری این حادثه ملی و میهنی بر کول مبارک شعبانی صورت گرفته است:

از صفحه 97-91 کتاب حاوی مصاحبه هما سرشار با شعبان جعفری: «جعفری- بله، من اصلاً درست یادمه که خدا بی‌امرزم مصدق رو من آن روز دم مجلس رو کولم گذاشتم. ایشون رو کول من بود، عکسش تو روزنامه‌ها چاپ کردن، سپردم برام بفرستن.» [153]

اضافه کنم که ماجرا مربوط به 4 مهرماه 1330 یعنی دو ماه و نیم قبل از کشتار 14 آذر جوانان در تهران است.

## 10. فرمان قتل حاج علي رزمآرا از سوي پيشوا

مسئله قتل رزمآرا به کرات در کتابهاي تاريخي مورد اشاره قرار گرفته است اما بررسي ارزشي نقش دکتر مصدق در اين ماجرا مورد دقت کافي نبوده است. سعيد رهبر فصلي از کتاب خود را به اين مسئله اختصاص داده است.

برخورد دکتر مصدق با مخالفان سياسي اش در ارزيابي ما از شخصيت سياسي وي نقش مهمي دارد. وي بعنوان يکي از با سابقه ترين سياستمداران ايران که بي خبر از قوائد بازي دموکراسي هم نبود در مورد حاج علي رزمآرا که از سوي دربار به نخست وزيری رسیده بود بعنوان يك مخالف سياسي چه معامله اي کرد؟ من روي اين صفت مخالف سياسي تأکيد دارم. چرا که در غير اينصورت نه جبهه ملي و نه شخص مصدق هيچگاه نه سندی دال بر گناهان رزمآرا ارائه کردند و نه شکايتنامه اي به دادگاهي ارائه کردند. خطوط برجسته برخورد مصدق و جبهه تحت رهبري وي با رزمآرا را به شرح زير است:

1. زدن اتهام وابستگي به بيگانگان (انگليس) بدون اينکه قبل و بعد از قتل وي کوچکترين سندی در اين مورد ارائه کرده باشد.

2. تحريك و تشجيع توده مردم به نادرست ترين شيوه ممکن عليه رزمآرا. برخورد مصدق و مطبوعات جبهه ملي با رزمآرا برای خواننده امروزي يادآور برخورد کيهان جمهوري اسلامي با مخالفان سياسي رژيم اسلامي فعلي است.

3. صدور حکم قتل رزمآرا از تريبون مجلس.

4. آزاد ساختن قاتل وي از زندان از طريق مداخله خشن قوه مقننه در امر قوه قضاييه. به حضور پذيرفتن قاتل رزمآرا بعد از آزادي پيروزمندانه وي از زندان.

5. رعايت احتياط و جوانب امر و از جمله خودداري از گرفتن عکس يادگاري با قاتل مزبور براي پرده کشيدن به عمل ضد دموکراتيك غير اخلاقي خود.

سعيد رهبر ابتدا با نقل نمونه اي از ادبيات سياسي جبهه ملي، ميزان نفرت و نوع تهيج افکار عمومي از سوي اين جريان عليه رزمآرا را نشان ميدهد:

**رحيم زهتاب فرد، افسانه مصدق،** صص 192-193: «نبرد ملت، شماره مسلسل دوره هفتم شماره 7، ارگان فدائيان اسلام سرمقاله خود را با اين تيترو عبارات شروع ميکند: و وقتي که در سرزميني رذل ترين، بي شرف ترين، جنایت کارترين و بي ناموس ترين عناصر پست و آدمکش، بر هستي و حيات ملتي مسلط و حکم فرما شوند و زماني که يك مشت قحبه و فاحشه هرچايي زمام امور مملکتني را در چنگال منحوس خود گرفتند وضع بهتر از اين نمي شود. شما چه توقع داريد؟ چه توقع داريد از کسانی که حتي حاضرند زن خود را براي ارضاي خاطر ورشکسته هاي سياسي دنيا دودستي در بغل آنها قرار داده و به اين ننگ عظيم خود نیز فخر و مباهات نمايد... اگر اين جنده هاي دريده و بي آبرو، اين نخست وزير و نظاير از اين وزراي بي حيثيت...» [68-69]

از صفحات 198-201 همان کتاب به نقل از «صورت جلسه مذاکرات مجلس شوراي ملي 1329/4/6» مذاکرات نمايندگان اقليت مجلس به رهبري پيشوا مصدق نقل شده است:

«دکتر مصدق: (خطاب به رزم آرا) من خودم شما را مي کشم. آزاد: خيانت کردند، خائن ها هفت تير مي خواهند، گلوله مي خواهند.

...

دکتر مصدق: ... (با عصيانيت) اگر شما نظامي هستيد من از شما نظامي ترم، مي کشم، همين جا شما را مي کشم.» [71]

سخنان آقای آزاد بعد از کشته شدن رزمآرا که مغرورانه از موفقیت خود و هم کیشانش در صدور فتوای قتل از تریبون مجلس به خود بالیده است، در روزنامه اطلاعات سه شنبه بیست و پنجم تیرماه 1330 منعکس شده است:

«آقایان می‌دانند روزی که رزمآرا وارد مجلس شد آنقدر تخته‌های جلویمان را زدیم تا شکست. ما فتوای قتل سیاسی رزمآرا را دادیم.» [71]

سخنان عبدالقدیر آزاد در روزنامه اراده آذربایجان، شماره 25 مورخ 29 تیرماه 1330 چاپ شده که سعید رهبر از کتاب افسانه مصدق اثر رحیم زهتاب‌فرد صفحات 249-250 نقل می‌کند:

«خود آقایان به خاطر دارند روزی که رزمآرا آمد اینجا، ما و آقای دکتر مصدق این قدر پیش‌دستی‌ها را به هم زدیم که صدای کسی شنیده نمی‌شد تا چه رسد رزمآرا و تازه به من گفتند چرا قایم نمی‌زنی، ما و آقای دکتر مصدق فتوای قتل رزمآرا را دادیم، گفتیم خائن است، وطن فروش است. آقای دکتر مصدق هم گفتند: رزمآرا را، یک نفر آدم «خلیل طهماسبی» برحسب داد و فریاد و هو ما کشت...» [72]

«روزنامه نبرد ملت کاریکاتور رزمآرا را کشیده و شخصی از پشت سر، با رولور خود وی را هدف گلوله قرار می‌داد (1329/12/9) و دقیقاً یک هفته بعد، همین روزنامه در تاریخ 1329/12/19 نوشت:

«رزمآرا به جهنم رفت

گلوله‌ای که دیروز از هفت تیر «یک مرد حق» در فضای مسجد شاه خارج و مغز علی رزمآرا را متلاشی کرد...» [72]

این ماجرا در صحنه بعدی شبیه فیلمهای سینمایی کلیشه‌ای (مثل فیلم "Z") در مورد دیکتاتوربهای فاسد آمریکای لاتین میشود. پیشوا و مجلس تحت کنترل جبهه ملی، خلیل طهماسبی را با مداخله آشکار در امور قوه قضائیه از زندان آزاد می‌کنند و دکتر مصدق قاتل نخست‌وزیر سابق مملکت را بحضور می‌پذیرد. شاید فکر کنید که امر دچار پیچیدگی‌هایی بوده که مانع شناخت پیشوا از قباحت فوق‌العاده قضیه شده است. اما چنین نیست و ایشان علیرغم شرفیابی 45 دقیقه‌ای قاتل مزبور، مصلحت نمی‌بینند که خبرنگاران از آندو (پیشوا و خلیل طهماسبی) عکس یادگاری بگیرند. اصل خبر در روزنامه اطلاعات، یکشنبه بیست و پنجم آبان‌ماه 1331 آمده است:

«امروز قاتل رزمآرا به ملاقات نخست‌وزیر رفت به خبرنگاران عکاس اجازه داده نشد که از این ملاقات عکس بگیرند "ساعت ده صبح امروز استاد خلیل طهماسبی به اتفاق عده‌ای از دوستان خود برای ملاقات آقای نخست‌وزیر از منزل خارج شد و ساعت ده و نیم به ملاقات آقای دکتر مصدق رفت و یازده و یک ربع بعد از منزل ایشان خارج گردید. به خبرنگاران عکاس اجازه داده نشد که از نخست‌وزیر و طهماسبی عکس بگیرند.» [73]

نه مصدق و نه دیگر رهبران جبهه ملی دلایلی برای اثبات اتهام جاسوسی علیه رزمآرا ارائه نمی‌کنند. حتی وقتی مصدق بعد از کودتای 28 مرداد در مقابل بازجوی پرونده‌اش شانس جدیدی برای ارائه اینگونه اسناد بدست می‌آورد، جز طرح یک اختلاف نظر سیاسی، اتهام وابستگی رزمآرا را بعنوان ادعا هم مطرح نمی‌کند. با توجه به اینکه در فاصله قتل رزمآرا تا کودتا، مصدق و جبهه ملی در موقعیت اکثریت مجلس شورای ملی و نخست‌وزیر و هیئت وزیران قرار گرفته بودند از هرگونه امکان دست‌یابی به اسناد جاسوسی رزمآرا برخوردار بوده و در چنین صورتی در بازجویی یا دوران تبعید خود در احمدآباد می‌توانست برای ثبت در تاریخ این موضوع را روشن کند.

وي در بازجویي خود که شامل مواجهه او با نواب صفوي هم بوده، هيچ نوع سندي ولو ضعيف، دائر بر جاسوس بودن رزمآرا ارائه نمي‌کند و تنها دليلي که براي مخالفت خود با رزمآرا ارائه مي‌دهد، ماهيتي کاملاً سياسي دارد:

رزمآرا «گفت برنامه من دادن اختيارات به استان‌ها مي‌باشد. گفتم که دادن اختيارات به استان‌ها مخصوصاً به بعضي استان‌ها که ساکنين آن‌ها از نظر زبان و نژاد و مذهب با ما اختلاف دارند صلاح نيست...» [74]

جالب است که اين برخورد غير دموکراتيک مصدق از حقوق ملل غيرفارس ايران، تابامروز از سوي وارثان وي به عنوان ثابت‌ترين مؤلفه سياست‌شان ادامه داشته است.

نواب صفوي در جريان بازجویي در مورد نقش مصدق در قتل رزمآرا مي‌گويد:  
«رأي و تجویز کردن آقای کاشانی و آقای مصدق‌السلطنه علنی و صریح بود نسبت به این که تیمسار سپهبد رزمآرا را بایستی از بین برد، و او دست [نشانده] انگلیس‌هاست.» [79]

بعد از قتل رزمآرا ترتيب «قانوني» آزادي قاتل از سوي اکثریت مجلس طرفدار دولت پيشوا به تصويب ميرسد. روزنامه اطلاعات به تاريخ پنجشنبه شانزدهم مردادماه 1331 خبر و تفضيلات اين اقدام باورنکردني و عبرت آموز جبهه‌چيان و ماده واحده مربوطه را ثبت کرده است:

«ماده واحده- چون جنایت حاجي علي رزمآرا و حمايت او از اجانب بر ملت ايران ثابت است بر فرض اینکه قاتل او استاد خليل طهماسبی باشد از نظر ملت بی‌گناه و تبرئه می‌شود. قنات آبادی، کریمی، حسینی، شایگان، جلالی، انجلی، بقایی، زهری، ملکی، زیرک‌زاده، دکتر ملکی، دکتر فلسفی، ناظرزاده، پارسا، اقبال وکیل‌پور و 14 امضای دیگر.» [227-228]

این طرح ماده واحده است. من حدس می‌زنم هنوز هم برای این سؤال که در يك مملکت «مشروطه» غير از دادگاه صالحه، جرم افراد چگونه بر «ملت» ثابت میشود، جوابي در نزد جبهه‌چيان يافت نمي‌شود. آیا صاحبان امضاهای فوق از اشراف بر چنین مسائل بدیهي به دور بودند؟ جالب است که در ماده واحده مزبور از طهماسبی به عنوان «استاد» یاد میشود ولي اشاره نمي‌شود که استاد کدام رشته و کدام فن بوده‌اند! و باز جالبتر اینکه نماینده دیگری يعني آقای سرتیپ‌پور پیشنهاد میکند که «دولت مخارج اشاعه استاد خليل طهماسبی را تا آخر عمر تأمین نماید.» با توجه به کمک سران دولت مصدق به ساختن باشگاه ورزشي شعبان خان و این پیشنهاد نان و آبدار آقای سرتیپ‌پور، آدمي در حیرت فرو مي ماند که در این ایام ملي و میهنی در زیر سایه دولت ملي پيشوا چاقوکشي چه شغل نان و آبداري بوده است! بالاخره طبق خبر منبع اخيرالذکر، طرح ماده واحده به قید سه فوریت (!) به تصویب اکثریت نمایندگان مجلس شوراي ملي ايران می‌رسد. در رژیمهای دیکتاتوري از نوع شورویایی یا پینوشه‌ای، ارتباط آدمکشان با سیاستمداران بالکل مخفي است و عاقبت به خیر شدن آدمکشان نیز حتمي نيست و چه بسا که به قصد از بین بردن آثار جرم، خود آدمکشان نیز سر فرصتهای مناسب مورد تصفيه فیزیکی قرار می‌گیرند. اما در دولت دموکراتیک پيشوا، چنانچه خواندید هم حکم قتل مخالفات سياسي از سوي شخص پيشوا علناً در صحن مجلس صادر میشود، هم عمل قتل بعد از وقوع آن، از سوي مطبوعات طرفدار پيشوا مورد تشویق قرار می‌گیرد و هم نمایندگان طرفدار جبهه ملي، رسماً و «قانوناً» آزادي قاتل را بی هیچ رودرواسي یا پنهانکاری، سر و سامان می‌دهند.

برای مقایسه مناسبات بین رزمآرا با دکتر مصدق را بطور ذهنی ما بین دو تن از سه رئیس جمهوری اخير جمهوری اسلامی یعنی آقایان رفسنجانی، خاتمی و احمدی‌نژاد برقرار کنید. تصور کنید چه غوغایی بپا می‌شد اگر رفسنجانی از تریبون مجلس شوراي اسلامي فتوای قتل خاتمی (یا احمدی‌نژاد) را صادر کرده و بعد از اجرای حکم قتل، قاتل را در همان مجلس، عفو و سپس او را به حضور می‌پذیرفت!

## 11. گرایش‌های فاشیستی در حکومت پيشوا

هر حکومتی و حتی حکومت‌های سرکوبگر غیردموکراتیک بی‌نیاز از حمایت مردمی نیستند. حال این همدلی توده‌های مردم چگونه جلب میشود، خود حکایت دیگری است. ماهیت دیکتاتوری رژیم‌های سرکوبگر به تنهایی برای سرکوب در مقیاس‌های وسیع کافی نیست. چنین سرکوب‌هایی از سوی دیگر نیازمند حمایت وسیع توده‌ای نیز هستند و شعارهای پوپولیستی و دادن وعده‌های عوام فهم و عوام پسند برای جلب توده‌ها و سرگرمی آنها راه و روش امتحان شده‌ای برای نیل به این مقصود است. حکومت‌های دارای گرایش توتالیتریستی از قبیل رژیم‌های هیتلر، موسولینی، استالین و حاکمیت اسلامی فعلی در ایران همه از حمایت وسیع مردمی برخوردار بوده‌اند. مسئله سرکوب خشن مخالفان نیز نیازمند حمایت وسیع توده‌ای است. بدون این حمایت، حاکمان نگران از مشروعیت خود در توسل به خشونت در مقیاس وسیع دچار تردید میشوند و از «دست و دل‌بازی» دیکتاتورهای برخوردار از حمایت توده‌ای برکنارند. برای درک روشنتر این قضیه کافی است نگاهی مقایسه‌ای به سرکوب‌های حکومت کودتایی محمدرضا پهلوی بعد از کودتای 28 مرداد 1332 و سرکوب‌های جمهوری اسلامی ببندازید.

سرکوب تظاهرات وسیع 15 خرداد تنها 32 قربانی داشت و تعداد شهدای جنبش‌های سیاسی مسلح و غیر مسلح و تظاهرات گوناگون از زمان تبعید خمینی در آبان 1343 تا شروع اعتراضات خیابانی در مهرماه 1356 جمعاً 346 نفر بود. از این شمار 177 تن در درگیری‌ها کشته شدند. 91 نفر «برخی بدون محاکمه و برخی دیگر هم پس از محاکمه پنهانی» در دادگاه‌های نظامی اعدام شدند. 42 نفر زیر شکنجه جان باختند 15 نفر دستگیر شدند و هرگز دیده نشدند 7 نفر دیگر خودکشی کردند تا به چنگ ماموران امنیتی نیفتند. سرکوب خونین تظاهرات میدان ژاله که بزرگترین مورد کشتار مردم غیر مسلح در ماه‌های انقلاب تلقی میشود، جمعاً 64 نفر است که شامل دو نفر مؤنث، «یک زن و یک ختر بچه» میباشد.<sup>9</sup> در ضمن بیاد داریم که رژیم پهلوی خود را مجبور می‌دید تا برای اعدام 9 نفر از زندانیان سیاسی در تپه‌های اوین، به صحنه سازی برای یک نقشه ادعایی فرار، دست بزند. حال این رقم‌ها را مقایسه کنید با قساوت‌های جمهوری عدالت و عطوفت اسلامی. به عنوان مثال تنها در عرض دو سه ماهه تابستان- پاییز 1367 لیست هنوز ناقص اسامی 4481 نفر اعدام شدگان در زندان‌های جمهوری اسلامی در دست است.<sup>10</sup> می‌بینید که آمار ناقص اعدامیان دو سه ماهه جمهوری اسلامی بیش از 49 برابر اعدامیان رژیم شاه در عرض 15 سال است. علت تفاوت عظیم موجود در دو نمونه فوق را اگر نتیجه دموکرات بودن رژیم کودتایی پهلوی ندانیم باید در تفاوت موجود در میزان حمایت توده‌ای دو رژیم مورد مقایسه جستجو کنیم.

این نکته در آن موقع مورد توجه مخالفین مصدق بود و آنها سؤال میکردند که چرا سرکوب تظاهرات مخالفان دولت ملی مصدق توسط قوای خودی، باید قربانیانی بیش از حادثه به توپ بسته شدن مجلس از سوی لیاخوف روسی داشته باشد یا چرا شهروانی مصدقی در برخورد با مخالفان مصدق قساوتی بیش از پلیس رضاخانی داشته باشد. روزنامه اطلاعات در روز یکشنبه هفدهم آذرماه 1330 جریان مذاکرات مجلس را نقل کرده است. آشتیانی‌زاده نماینده مجلس در سخنرانی خود، مقایسه‌ای با دوران رضاخانی کرده و اظهار تعجب میکند که چرا در مقایسه با آن دوران، آدمکشی در دولت پیشوا بمراتب سهل‌تر و دامنه‌دارتر است:

«شاه سابق وقتی که به لقب سردار سپه و ریاست وزرائی رسید و می‌خواستند با دست او در مملکت جمهوری بسازند، مردم به پشتیبانی از مدرس و مخالفت با جمهوری روز دوم فروردین آن میتینگ بزرگ و تظاهرات عظیم فراموش نشدنی را بر ضد جمهوری برپا کردند و تمام میدان بهارستان و محوطه داخل مجلس از جمعیت پر شده بود اما تا رئیس دولت به نفسه مورد حمله قرار نگرفت و بر سر و شانهاش سنگ و آجر نزدند فرمان حمله به یک فوج نظامی که همراه خود آورده بود نداد، در حالی که با تربیت ارتشی و خوی نظامی که سردار سپه داشت انتظار می‌رفت که خیلی [بیش از] آنچه که شد بکند و در آخر فاجعه با حساب دقیق معلوم شد که مجروحین تعدادشان از 12 نفر و مقتولین از 2 نفر تجاوز نمی‌کند.

<sup>9</sup> آمار واقعی شهدای انقلاب از جریان 15 خرداد 1342 تا 22 بهمن 1357 با دقت از سوی بنیاد شهید جمهوری اسلامی مطالعه و تدقیق شده که از سوی عمادالدین باقی ضمن اشاره به ارقام غیرواقعی اما جاف‌فاده و بسیار تکرار شده مربوطه، در دوجلد کتاب‌های «بررسی انقلاب ایران» و «تولد یک انقلاب» نقل شده است.

<sup>10</sup> آمار کامل اعدامیان ماه‌های مزبور در دست نیست و این رقم تنها جاصل لیستی است بر اساس جمع‌آوری اسامی قربانیان از طریق اعلام در رسانه‌ها و جمع‌بندی لیست اعلام شده از سوی سازمان‌های سیاسی است. آمار واقعی قربانیان مسلماً بیش از این است. آدرس اینترنتی لیست مزبور: <http://asre-nou.net/1384/khordad/20/koshtar/m-liste-koshtar.html>

حالا بفرمائید که چطور شد، حکومت سردار سپه آن روز را باید دوره دیکتاتوری نامید و حکومت شما را با این قتل عام‌های پی در پی و ایجاد رژیم پلیس و ارباب، دوره مشعشع آزادی و حکومت قانونی بنامیم. مگر آقای دکتر مصدق حکومت‌های ساعد و صدرا لاشراف را برای جزئی‌ترین خطائی به باد حمله و انتقاد نمی‌گرفتید؟ تنها دارم بفرمائید در کدام از این ادوار مردم تهران چنین روزهای خون‌آلودی را دیدند؟» [164]

سخنان کمال هدایت در مجلس سنا نیز در اطلاعات چهارشنبه نهم مردادماه 1330 چاپ شده است:

«روز 23 تیر در این میدان بهارستان 100 نفر کشته و 500 نفر زخمی شدند و اشخاصی اکنون در این شهر هستند که نمی‌دانند کشته‌شدگان آنها کجا دفن شده‌اند و يك چنین امر خطیری در هر کجای دنیا اتفاق افتاده بود سراسر آن مملکت یکپارچه آتش می‌گرفت و انقلاب سراسر مملکت را می‌گرفت ولی در اینجا دولت ما همین‌طور ساکت نشسته و نگاه می‌کند. در موقعی که مجلس اول را به توپ بستند من در همین‌جا بودم و به قدر 23 تیر آن روز آدم کشته نشد. آقای صادق در آن روز آنجا بودند و دیدند آن روزی که لیاخوف مجلس را به توپ بست به اندازه بیست و سوم تیر آدم کشته نشد... چطور می‌شود که در شهر تهران عده‌ای را قتل عام می‌کنند ولی کسی حرف نزند.» [133]

نکته دیگری که در نقل قول فوق جلب توجه میکند، عدم نگرانی خاطر پیشوا از بابت اعتراضات اهالی است و این اطمینان خاطر عالی همانا مرهون حمایت توده‌ای است که دولت ملی از آن برخوردار بود. حال اینکه این حمایت مردم بخاطر آن روزانه سیصد هزار لیره و امید به افشای عنقریب پرونده ده هزار (!) خائن بود و نه بخاطر قتل عام مردم بیدفاع در میدان بهارستان، خود حدیث دیگری است.

## 12. «شب کریستال» و 14 آذرماه 1330

در روز چهاردهم آذرماه همان سال یعنی کمتر از پنج ماه بعد از تاریخ فوق، فاجعه دیگری از سوی حکومت ملی کارگردانی میشود. بسیج ارازل و اوباش برای سرکوب مخالفان و نام بردن از نیروی ضربتی چاقوکشان به عنوان «مردم آگاه» و «توده خشمگین» (یا چنانچه حکومت اسلامی دوست دارد «امت حزب الله» و «جوانان غیور اسلام») مطابق نمونه‌های هیتلری در شب موسوم به «شب کریستال» است که در جریان حادثه 14 آذر از سوی پیشوا رهبری میشود.

هیتلر در 9 نوامبر سال 1338 بر سر میز شام ویژه بمناسبت «جنگجویان کهن» در مونیخ به گوبلز دستور می‌دهد تا راه «نفرت مردمی» علیه یهودان را هموار کند. گوبلز همان‌طور که در یادداشت‌هایش ثبت کرده است برای اینکه جهودان یکبار برای همیشه مزه نفرت مردمی علیه خودشان را بچشند، بلافاصله دستورات لازم را به پلیس می‌دهد و آنها را از مداخله برای دفاع از یهودیان منع می‌کند. سپس رهبران حزب را برای بسیج سریع این «نفرت مردمی» به پای دستگاه‌های تلفن می‌فرستد. این تهاجم «ملی» به یهودیان آلمانی بعدها بخاطر فراوانی شیشه‌های پودر شده منازل و مؤسسات متعلق به یهودیان «Reichskristallnacht» یا «شب کریستال رایش» نامیده شد. طی این مراسم رهبری شده از بالا، 267 کنیسا و 7500 مغازه و شرکت متعلق به یهودیان تخریب و یا به آتش کشیده شدند صدها یهودی به قتل رسیدند.

فرق حوادث 14 آذرماه 1330 تهران با حوادث شب منتهی به 10 نوامبر 1338 از جمله در این نکته نهفته است که پلیس شهربانی ملی بسیار فعالانه در «صحنه» حضور داشتند و در حالی که دولت ملی پیشوا پیاده نظام قوای موسوم به «مردم شرافتمند پایتخت» را از محلات بدکاره و گوشه‌های زندانها سرهم کرده بود، دولت پیشوای آلمانی مواد لازم برای پیاده نظام نمایش «نفرت مردمی» خود را با ابزارهای ایدئولوژی نژادپرستی آریایی در سطح کل آلمان بسیج کرده بود.

به سخنان گهربار شعبان خان جعفری در مصاحبه‌اش با خانم سرشار دقت کنید: «رفتیم طرف خیابون اسلامبول. توی کیویسکا (کیوسکها) پر بود از چیزهای (نشریات) توده‌ای. من به بچه‌ها گفتم: "هرجا که از این چیزای کمونیستی و کلوب و از ایناست به من نشون بدین!" حالا به دوهزار نفری دورما جمع شدن... خلاصه ما اونجا اونارو به خرده با بچه‌ها زیر رو کردیم.

البته من خودم اونجا فرمون مي‌دادم جلو نمرفتم.» [149-150]

داخل پیرانتر از خانم سرشار است که در پاورقی هم فرانسوی بودن ریشه کلمه کیوسک را توضیح داده‌اند. مطبوعات وقت هم این حوادث را منعکس کرده‌اند. از جمله نقش دکتر فاطمی بعنوان فرمانده اصلی قضا یا مطرح شده است. شعبان خان در جواب خانم سرشار این مسئله را منکر می‌شود. اسم مصدق هم در بین است. به ادامه گفتگوی قبلی توجه کنید:

«سرشار- خودم ندیدم. فقط شنیدم یا جایی خواندم که روزنامه آتش هم عکس شما را با دکتر فاطمی چاپ کرد و نوشت شعبان جعفری این کار را زیر نظر دکتر فاطمی کرده است. جعفری، خب وقتی کسی با مصدق بود، فاطمی‌رم می‌دید ولی اون که ما با فاطمی کار بکنیم دو تا است.» [150]

پیشوا 68 روز بعد از اینکه در 4 مهرماه 1330 با صعود بر شانه‌های شعبان‌خان، تجمع مردم را «مجلس» اعلام می‌کند، برای تصفیه حساب‌های سیاسی متوسل این قماش از «مجلسیان» و «قوه لایزال» ملت همیشه در صحنه به رهبری امثال شعبان جعفری، رمضان یخی و کمپانی می‌شود. صورت مذاکرات مجلس در نقل قولی که سعید رهبر از اطلاعات هفدهم آذرماه 1330 آورده است، منعکس است. ابتدا به سخنان آشتیانی‌زاده توجه کنید:

«روزنامه نیمه رسمی کیهان در شب فاجعه اطلاع داد که تصمیم تیراندازی با حضور نخست وزیر گرفته شده است... آقای مصدق تحمل ندارد مخالفین اش حرف بزنند، چیز بنویسند، میتینگ بدهند، تظاهر کنند؟ اگر شما معتقدید که قاطبه مردم پشتیبان شما هستند پس چرا از میتینگ مخالفین جلوگیری می‌کنید؟ چرا چاقوکش تجهیز می‌کنید؟ چرا آدم می‌کشید؟ چرا در کمال ناخوانمردی کامیون‌های پلیس را بر روی انبوه مردم اعم از ان و مرد و بچه حتی در پیاده‌روها می‌رانید؟ اگر مردم طرفدار شما هستند از چند هزار جوان چه ترسی دارید؟ تمام مردم تهران روز پنجشنبه دیدند که کامیون‌های پلیس، چاقوکش‌های معروف و لات‌های جنوب شهر را بار می‌کردند و آن‌ها را مجهز به چوب و چماق کرده و در میان صفوف دانشجویان کسپیل می‌کردند و چون چاقوکش‌ها جرأت حمله نداشتند پاسبان‌ها و سربازها به کمک آن‌ها با قن‌داق تفنگ و سرنیزه سر و دست مردم را می‌شکستند تا چاقوکش‌ها بتوانند مردم را بزنند. مسخره‌تر از تمام این قتل و غارت‌ها از يك طرف اظهار تشکر شهرياني از چاقوکش‌ها به عنوان مردم شرافتمند پایتخت است و از طرف دیگر اقرار آقای نخست‌وزیر به غارت روزنامه‌ها و... و تعهد ایشان به پرداخت غرامت آن‌هاست.» [164-165]

در جملات فوق، رابطه حمایت مردمی از پیشوا با امر سرکوب مخالفان، نوعی مورد توجه سخنران مجلس است. آنچه که آشتیانی‌زاد در سخنرانی خود بدان نمی‌پردازد، مکانیزم و عملکرد این رابطه است. آیا حکومت‌های برخوردار از حمایت مردمی به سرکوب مخالفان نمی‌پردازند؟ آیا هیتلر در تاریخ 9 نوامبر 1338 از نظر حمایت مردم آلمان دچار مزیقه بود؟ مگر نه این است که بسیاری از دولتها در دموکراسی‌های لیبرال پارلمانی تنها حمایت اقلیتی از جامعه (یا اکثریتی ضعیف) را با خود دارند؟ برای نسلی که تجربه «انقلاب فرهنگی اسلامی» در دوم اردیبهشت 1359 یا 30 خرداد 1360 و سایر تواریخ و حوادث مربوط به سرکوب‌های بی حد و حصر جمهوری اسلامی ایران باخبرند، این نکته تعجب انگیز نیست. حکومت جمهوری اسلامی در تاریخ دوم اردیبهشت 1359 و خردادماه سال متوالی، از حمایت اکثریت بسیار بزرگی از اهالی برخوردار بود. اتفاقاً این حمایت بسیار بزرگتر از نمونه‌های مرسوم در دموکراسی‌های پارلمانی غرب بود. اما اشکال این حمایت در نظر حکومتگران وقت «کامل» و «تمام» نبودن این حمایت بود. عده‌ای «منافق» و «ضد انقلاب» در امر تأمین و حفظ «کمال» و «تمام» مورد نظر حکام اسلامی، اخلاص می‌کردند. برای «حل قطعی» این معضل بود که دستجات مسلح به سلاح‌های سرد و گرم به دانشگاه‌ها و خیابان‌ها گسیل می‌شدند و بعداً از هر فاجعه سازماندهی شده از بالا، از قوه قهریه مجری اوامر بالادستی، بنام «مردم مسلمان»، «امت حزب الله» و... یا می‌شد.<sup>11</sup> بار دیگر اشاره کنم که حمایت مردمی از رژیم‌های غیردموکراتیک، موجب خودداری این رژیم‌ها در سرکوب مخالفان نیست، بلکه وجود يك حمایت گسترده و قابل اعتنا از ملزومات سرکوب خشیونت‌آمیز مخالفان در ابعاد وسیع است و نبود این مشروعیت و محاصره شدن حاکمان در میان

<sup>11</sup> از بیادماندن‌ترین صحنه‌های فیلم "Z" جایی است که در يك دیالوگ کوتاه بین دو نفر از اوباشان حمله کننده به میتینگ‌های مخالفان، یکی با کنایه و با تقلید از زبان تبلیغات دولتی می‌گوید: «جلوی مخالفت نشون دادن ما رو هم که نمی‌شه گرفت!»



بدبینی و بدگمانی مردم تحت حاکمیت‌شان، آنها را وادار به احتیاط بیشتر و باصطلاح دست به عصا بودن در برخورد با مخالفان سیاسی می‌کند.

در جای دیگری از مذاکرات مجلس در همان روز، سخنان جمال امامی نماینده دیگر مخالف دکتر مصدق را می‌خوانیم. جنبه‌های تاریکتر ماهیت گفتمان سیاسی حاکم در دوران حاکمیت پیشوا از لابلای سخنان این نماینده مخالف به وضوح دیده می‌شود:

«بلنگوهای شهربانی فریاد می‌زد که هنگ تحت فرماندهی شعبان بی‌مُخ حمله می‌کند. (خنده نمایندگان- یک نفر از نمایندگان: خنده ندارد. واقعا گریه دارد)...» [168]

جمال امامی در ادامه سخنرانی‌اش، حکم محرمانه استخدام شعبان جعفری در شهربانی دولت ملی پیشوا را به تاریخ بیستم آبان‌ماه 1330 با مقرری ماهانه سیصد تومان از پشت تریبون مجلس قرائت می‌کند. در اینجا ابتدائاً این سؤال به ذهن آدمی خطور می‌کند که اگر خانهای متعلق به یک توده‌ای است، آیا از شمول تعریف «خانه مردم» خارج می‌شود؟! شاید هم همانطور که این توده‌ای‌ها بی‌وطن بوده‌اند، «بی‌خانمان» هم تشریف داشته‌اند و دارای خانه نبوده‌اند! اگر از این ظرایف امر بگذریم دقت خواهیم کرد که چگونه که از فحوائی کلام برمی‌آید، خود همین جمال امامی با تار و مار کردن توده‌ای‌ها موافق است. در هر حال یا جمال امامی و امثال وی ماهیتی ضد دموکراتیک چون شخص پیشوا داشته‌اند و یا ماهیت غیر دموکراتیک گفتمان رسمی حاکم آنها را چنان در تنگنای قافیه در هچل انداخته بوده است که جرأت دفاع از حق بدیهی آزادی بیان و عقیده را به نحوی مناسبت‌تر، مناسب حال ارزیابی نمی‌کرده‌اند.

روزنامه اطلاعات دو روز بعد، یعنی 19 آذرماه 1330 بازهم اخبار مذاکرات مجلسیان را چاپ کرده است. آنچه از مذاکرات مجلس برمی‌آید، تصور اینکه حاکمیت قوه چماقیه دولت ملی پیشوا نیرویی محدود و مختص سرکوب مخالفان بوده، نیز باطل است. این نیروی قهریه فارغ از حساب و کتابهای مرسوم و بورکراتیک، اعمال قهر بر یاران نزدیک پیشوا را نیز در دستور کار خود داشته است. یکی از یاران نزدیک مصدق بنام فولادوند، از طرفداری قبلی خود از دکتر مصدق و گرفتار آمدن خود و برادرانش به تیغ غضب چاقوکشان ملی یاد می‌کند:

«در کابین دکتر مصدق من همیشه به ایشان احترام می‌گذاشتم من که پدرم در راه آزادی گلوله خورد و در زمان حکومت رزم‌آرا هم فحش ناموس داده‌اند ولی به خاطر ایشان به حکومت رزم‌آرا رأی ندادم و من در دوره پانزدهم مجلس از آقای دکتر مصدق حمایت کردم ولی نمی‌دانم حالا من و سه برادر چه کرده‌ایم و مال کی را خورده‌ایم که گرفتار چاقوکش‌های دکتر مصدق شده‌ایم.» [182]

اطلاعات در این شماره‌اش حاوی سخنان مهمی در باره وعده ریختن روزانه 300 هزار لیره استرلینگ به جیب ملت ایران از سوی پیشوا، نیز هست، خبر کشتن بچه یک مدیر روزنامه و مضراب کردن زن باردار وی در خانه اش، غارت اداره روزنامه طلوع، چپاول دفتر اسناد رسمی شماره 124 و بسیاری فجایع دیگر از سوی «هنگ تحت فرماندهی شعبان بی‌مُخ» از زبان نمایندگان مخالف مجلس خبر می‌دهد.

## a. مصدق: به هیچ وجه متأسف نیستم!

بالاخره پیشوا هم در مجلس به سخنرانی می‌پردازد. اطلاعات در روز بعد یعنی بیستم آذرماه 1330 حاوی سخنرانی ایشان است که از جمله فرموده‌اند:

«من می‌خواهم بگویم که اگر این آقایان میتینگ‌دهندگان وطن پرست هستند نباید در این موقع دولت وارد انجام یک امر مهمی است به تظاهر بپردازند. بنابر این اگر بعضی از آنها اگر صدمه‌ای هم رسیده باشد به هیچ وجه متأسف نیستم.» [191]

بیگمان بیاد دارید که تمامی سرکوبهای جمهوری اسلامی هم همین منطق بکا رفته است: «در این شرایط حساس که...». رویمرفته استفاده کنندگان از خشونت قانونی و غیر قانونی برای سرکوب مخالفان، توسل به حساس بودن اوضاع و در جریان بودن توطئه‌های و تهدیدهای واقعی یا واهی (بویژه انواع خارجی آن) را در امر توجیه سرکوبگری خود، مفید می‌شمارند. برای

بررسی جنایات سازمان یافته 14 آذرماه 1330 هم کمیسیونی تشکیل می‌شود. متن گزارش در دو شماره پیاپی، دوشنبه نهم و سه شنبه دهم دی‌ماه 1330 روزنامه اطلاعات چاپ شده است. در جای جای گزارش مزبور حضور دولت و شهربانی ملی پیشوا به عنوان سازمانگر اصلی جنایات، قابل مشاهده است. عدم مداخله نیروهای شهربانی در قتل و غارت در روز روشن به کرات در گزارش کمیسیون آمده است. به عنوان مثال:

«4- از اظهارات تیمسار نخعی در مورد حمله مهاجمین به دفاتر روزنامه‌های سیاسی *طلوع* و *فرمان* چنین استناد میشود که در حین غارت محل‌های مزبور تیمسار دانش‌پور رسیده و با وجود این که عده‌ای از افراد پلیس در دسترس نامبرده بوده‌اند، اقدامی نگردیده و پس از حضور سرتیپ نخعی نیز مهاجمین جلب نشده‌اند.» [199]

شهربانی دولت ملی هم هنوز تا تاریخ ارائه گزارش کمیسیون، یعنی 26 روز بعد از واقعه از انجام تحقیقات لازم خودداری کرده و به ذکر نام «افراد خردسال به عنوان مهاجم» بسنده کرده است. [199] اسامی چاقوکشان مهاجم و رهبران لشکر جرار اوباشان پایتخت، تنها از زبان متضررین از جرم، گزارشات شهربانی را مزین کرده‌اند:

«فقط بعضی از متضررین از جرم، افرادی را به نام و عناوین شعبان جعفری (بی مَخ)، عشقی، عباس کاووسی، حسن عرب، شه‌میرزادی (چاقوکش) و حسین مافی، ضمن شکوائیه و توضیحات خود نام برده‌اند...» [199]

چنانچه در کتاب خانم سرشار هم منعکس شده، شعبان جعفری، علیرغم ثبوت جنای قتل و غارت بعد از ملاقات با عالیترین رهبران فکری و سیاسی جبهه ملی یعنی آقایان مکی و دکتر شایگان آزاد میشود. [217]

## B. "سگ کشی" نامیدن کشتار جوانان

در همین زمان روزنامه اصناف ارگان مقامات روحانی طرفدار دکتر مصدق با اشاره به قتل و کشتار دانشجویان و دانش‌آموزان نوشت: «سگ کشی ادامه دارد» [151]

## C. "اهالی شرافتمند و میهن‌پرست تهران"

خوانندگان این سطور با القابی که رژیم جمهوری اسلامی برای دستجات حزب‌الله بکار میبرد آشنایی دارند: "امت همیشه در صحنه"، "جوانان غیور اسلام"، "مردم مسلمان" و از این قبیل. جالب است که القاب شهربانی تحت رهبری پیشوا را در مورد لشکر تحت فرماندهی شعبان خان بخوانید:

«...عصر 14 آذر شهربانی دکتر مصدق با کمال وقاحت اعلام داشت که اهالی شرافتمند و میهن‌پرست تهران که به ماهیت این عناصر (پسران و دختران دانشجو) کاملاً پی برده‌اند با نیروی انتظامی در تمام موارد همکاری نموده عناصر اخلاک‌گر را به سزای اعمال خود رساندند. شهربانی کل وظیفه‌ی خود می‌داند که از معاضدت و همکاری بی‌مانند مردم شرافتمند تهران تشکر نموده...» [151]

ادبیات فوق و نحوه جابجایی مفاهیم به قصد شریک کردن مردم تهران در جرم شعبان و رمضان کمپانی تحت حمایت شهربانی هم برای آشنایان به شیوه تبلیغات جمهوری اسلامی فعلی آشناست و هم بنحو عجیبی شبیه است به نسبت دادن قتل‌عام مردم آذربایجان در آذر ماه 1325 به خود مردم آذربایجان! گویا آنجا هم این نه ارتش شاهنشاهی با مأموریت زهر چشم گرفتن از مرکز انقلابی مزاحم پایتخت، بلکه خود مردم بوده‌اند که باعث قتل‌عام مردم شده‌اند. البته منظور مدیران تبلیغاتی رژیم مزبور نه خودکشی اهالی بلکه قتل‌عام شدن بخشی از مردم (نوع نامرغوب تجزیه طلب) از طرف بخشی دیگر (نوع مرغوب شاهدوست) بود.

## 14. جنبه سرکوبگرانه

شعار واریز کردن روزانه سیصد هزار لیره استرلینگ اضافی به خزانه دولتی از شعارهای اصلی حکومت مصدق بود. اطلاعات تاریخ یکشنبه شانزدهم تیرماه 1330 در گزارش از مذاکرات مجلس، به سخنان عبدالقدیر آزاد در مخالفت با عملکرد کابینه مصدق اشاره دارد: «من اگر اسم این کابینه را کابینه هو بگذارم مناسب‌ترین کلمه می‌باشد. (اسلامی: نه گفتن این حرف در این موقع صلاح نیست). زیرا از روزی که این کابینه تشکیل شده يك قدم راجع به اصلاح

امور اقتصادی، اجتماعی، قضایی و غیره برداشته است. محور تمام کار مملکت به دست يك عده اشخاص غیرمسئول افتاده و هرج و مرج، بی‌نظمی و دزدی سرتاسر کشور را فرگرفته» [103]

برای پی بردن به اهمیت سخنان فوق، میتوان به کارنامه حکومت ملی آذربایجان به رهبری سید جعفر پیشه‌وری اشاره کرد که در شرایط بسیار نامساعدی که در یکسال حکومت خود با آن روبرو بود ضمن برقراری امنیت و مبارزه مؤثر با رشوه‌خواری و فساد اداری به کارهای عمرانی بسیاری دست زد که دوست دشمن حجم آنها را بیش دوران حکومت 20 ساله رضاخان ارزیابی کرده‌اند.

نیاز به «امت همیشه در صحنه» و تأمین آن از طریق تهییج دائمی توده‌ها از مشخصات بارز حکومت‌های هیتلر، موسولینی و جمهوری اسلامی فعلی است. در رمان «1984» تهییج سیستماتیک به عهده شبکه ویدئویی «تله اسکرین» است. سخنرانی عبدالقدیر آزاد که در روزنامه اطلاعات بیست و پنجم تیرماه 1330 منتشر شده، حاوی اشاراتی در این موضوع است:

«تقریباً سه ماه است که کشور ایران تبدیل به میدان نطق و کنفرانس شده. همه روزه مردم را از کار بی‌کار کرده، احساسات عامه را تهییج می‌کنند و از این تهییج توده‌ای‌ها بهتر استفاده کرده‌اند تا آقای دکتر مصدق و رفقای‌شان... تعجب من این است آقای دکتر مصدق که همیشه با حکومت نظامی مخالفت میکرد، با توقیف روزنامه‌ها بدون محاکمه عصبانیت نشان می‌دهد، آقای دکتر که برای کشته شدن مردم به دست نظامی و پلیس گریه و زاری می‌کرد، چطور شده حالا که خودشان نخست‌وزیرند زن و مرد را به آتش مسلسل می‌بندند، حکومت نظامی اعلام می‌کنند و روزنامه‌ها را 10 تا 20 تا بدون محاکمه توقیف می‌نمایند؟ گویا آقای دکتر این کارهای زشت را برای دیگران بد می‌دانند و برای خودشان خوب.» [126-127]

اهمیت خائن در رژیم‌های پوپولیستی سرکوبگر به اندازه کافی شناخته شده است. هیتلر و استالین گویی نفس از حنجره خائنین و دشمنان وهمی و واقعی می‌کشیدند. گویی همیشه لشگری زیرزمینی از خائنین مترصد فرصت ایستاده‌اند تا دروازه مملکت را بروی دشمن بازکنند و بساط سرکوب هم صرفاً برای مقابله با این فتنه‌گران گسترده و برقرار است. در رمان «1984» اثر فوق‌العاده جورج اورول هم رژیم تحت حاکمیت «ناظر کبیر» از این ابزار استفاده میکند و از جمله «انجمن اخوت» بدون اینکه وجود واقعی آن محرز باشد، نقش سازمان زیرزمینی خائنین را بر عهده دارد. جمهوری اسلامی هم بدین‌طریق حکومت کرده است.

تبلیغات پوپولیستی پیشوا هم، علاوه بر سیل لیره‌های استرلینگ به خزانه مملکت، اشاره به وجود ده هزار پرونده راجع به خیانت اشخاص در اداره شرکت نفت بود که روزی هم که اسناد پیدا میشوند، رسیدگی یک جمع دونفره بر آنها کافی تلقی میشود. عبدالقدیر آزاد در ادامه سخنرانی فوق به این مسئله هم پرداخته است:

«گفتند ده هزار پرونده راجع به خیانت اشخاص در اداره اطلاعات شرکت نفت موجود است که مربوط به ده‌هزار خائن است ولی تمام قضایا در اطراف سه نفر دور زد آن سه نفر عبارت بود از روزنامه طلوع، روزنامه صدای وطن و جواهرکلام. بقیه خائنین معلوم نشدند. روزی که این اسناد پیدا شد دونفر مأمور رسیدگی به آنها شدند،» [103]<sup>12</sup>

## 15. آثار صریح اندیشه فاشیستی در حکومت جبهه ملی

نام «جبهه ملی» در ادبیات سیاسی جهان حاوی بار مثبتی نیست و بعنوان مثال سازمان‌های فاشیست و نژادپرست بریتانیا، فرانسه، نیوزیلند یا اروپا<sup>13</sup> به همین نام خوانده میشوند. این «تشابه اسمی» را به حساب بیخبری رهبران و بنیانگزاران جبهه ملی نمیتوان نوشت چرا که

بار دیگر تأکید کنم که توتالیتار نبودن رژیم مصدق به معنی دوری آن از عناصر حکومت‌های پوپولیستی سرکوبگر نیست.<sup>12</sup>  
<sup>13</sup> "EUROPEAN NATIONAL FRONT"

بسیاری از رهبران جبهه ملی افراد تحصیلکرده‌ای بودند که تجربه اقامت و تحصیل در کشورهای فرنگی را هم داشتند و امروز هم بسیاری از فعالان و مسئولین جبهه ملی در فرنگستان مسکن دارند.

اما نشانه‌های صریح از گرایش‌های فاشیستی در درون حکومت جبهه ملی هم وجود دارند. جریان موسوم به «سومکا- حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران» به رهبری دکتر داود منشی‌زاده و دستیاری داریوش همایون، و پرویز قرائی با پرونده ننگین و شرم‌آورش، «حزب پان ایرانیست» که یکی از رهبران گردن کلفت آن داریوش فروهر، بعدها «حزب ملت ایران» را به ثبت رساند و خود نیز رهبری آن را به عهده گرفت، «حزب آریا» به رهبری سرلشکر حسن ارفع. این احزاب ملی و میهنی (فاشیستی) در دوران حکومت جبهه ملی بود که با فرمان مستشاران امریکایی و حمایت مالی و معنوی حکومت جبهه ملی جهت مبارزه با خواسته‌های مردم ایران (نه اوباشان دولتی و غیردولتی) تحت عنوان بیرق مبارزه با کمونیسم (حزب توده)، شکل گرفته و وارد میدان شدند. داریوش فروهر با گرایش‌های صریح فاشیستی، خود از یاران نزدیک دکتر مصدق بود. داریوش همایون به لحاظ مسلکی و شیوه «فعالیت» خود نمونه ایرانی جریانات فاشیستی بود. «...رئیس شهربانی به دستور مقامات قدرت طلب عده‌ای از چاقوکشان معروف شهر مثل شعبان بی‌مُخ و عشقی و چند عنصر پست مثل فروهر را با عده‌ای کاردکش به دبیرستان‌ها حمله‌ور ساخته و تاکنون به نام اختلاف مسلکی دانش‌آموزان که همواره بوده است عه بسیاری را از پای انداخته است!» [113]

یکی از شعارهای پان ایرانیست‌ها «پان ایرانیسم گورکن بلشویسم» بود. [114] احمد زیرک‌زاده از رهبران جبهه ملی در باره داریوش فروهر می‌گوید:

«... در تشکیل جبهه ملی دوم حضور دارد و فعالیت زیادی میکند، ... در این جبهه که دسته‌بندی یکی از فعالیت‌های اصلی بود فروهر و حزبش محل خاصی دارند. گاهی با دکتر صدیقی، گاهی با شاهپور بختیار و زمانی با دکتر سنجابی می‌پیوندند. احساسات ملی شدید او ملات [ملاط] اصلی بقای او در جبهه است... او با "ایرانیسم" می‌خواست تمام مردمی را که فارسی حرف می‌زنند در تحت یک حکومت درآورد آن وقت "ادعای هفده شهر قفقاز" بی‌معنی می‌شد، چه اکثر این شهرها مردمی ترک‌زبان داشتند ... تشکیلات نظامی و طریقه نازیسم داشت.» [114]

رسول مهربان که به گفته خودش «عمری را در جبهه ملی تباه کرده» در کتاب *گوشه‌هایی از تاریخ معاصر ایران*، گوشه دیگری از فعالیت‌های ملی و میهنی آقایان را شرح می‌دهد:

«در همان روزها حملات گسترده‌ای علیه دانش‌آموزان مدارس تهران که اکثریت آنها از هواداران حزب توده ایران و در سازمان جوانان دموکرات مجتمع بودند، از طرف حزب پان ایرانیست، پزشک‌پور، فروهر و علی‌خانی صورت می‌گرفت. این ولگردان هرزه بزن بهادر تحت نام دکتر مصدق، ملهم از عقاید معلول و مفلوک نئوفاشیسم، کارد و چماق به دست به دانش‌آموزان حمله می‌کردند. منشی‌زاده رئیس حزب سومکا و علی سپهر گرداننده گرهک فاشیستی سوسیالیست آریا، در این هرزه‌درآپی‌ها و سفاکی‌ها، دار و دسته فروهر را همراهی میکردند... در این گونه حمله و هجوم‌ها از حمایت دارو دسته شمس قنات‌آبادی به نام مجمع مسلمانان مجاهد! برخوردار بودند. مطالعه روزنامه *دموکرات/سلامی!* شمس قنات‌آبادی که برای پوشاندن منظور و هدف‌های ننگین خود از اسم آیت‌الله کاشانی سود می‌جست، ...» [115]

سعید رهبر اخبار فعالیت‌های ملی میهنی از شهرهای دیگر چون آمل و بابل را هم از روزنامه اطلاعات نقل می‌کند. خبر دستگیری داریوش فروهر در حالی که با چوب و کارد سعی در ورود به دانشگاه داشته است، در روزنامه *اطلاعات* هیجدهم دی‌ماه 1331 آمده است.

یکی دیگر از مختصات تفکر فاشیستی، عدم تمایل به تقسیم جغرافیایی قدرت و میل به داشتن حکومت‌های سانترالیستی است. رژیم پهلوی از این جهت یک سیستم فوق سانترالیستی داشت و اگر خواست رزم‌آرا برای «دادن اختیارات به استان‌ها» را بعنوان خواست یک تغییر جزئی در ساختار فوق سانترالیستی قدرت در ایران آن روز فرض کنیم، مخالفت پیشوا با این تغییرات جزئی را - که ظاهراً مهم‌ترین جرم رزم‌آرا در زمان صدور حکم قتل وی هم همین بوده است- چگونه

میتوان استنباط کرد؟ آیا دکتر مصدق خواهان چیزی جز يك حكومت فوق سانترالیستی بدتر از مدل پهلوی بوده است؟

بسیاری از یاران دکتر مصدق و رهبران آن وقت جبهه ملی سالهای سال بعد از آن سالها زنده ماندند و هیچ فرصتی را برای ترغیب حکومتهای محمدرضاشاهی و اسلامی برای سرکوب مؤثرتر و خشن‌تر ملل غیر فارس ایران از دست ندادند. همین امروز کسانی چون پرویز ورجاوند رهبر جبهه ملی هم خود را صرف ارائه طرحهای قتل‌عام نهایی و مؤثر معنوی ملل غیر فارس ایران به رهبران جمهوری میکنند. تاکنون افشای چند مورد از تلاشهای مخفیانه و پشت‌پرده وی در مطبوعات آذربایجان، رسوایی‌های بزرگی برای وی و جبهه ملی‌اش بیار آورده است. جالب است که آن دسته از نیروهای سابق چپ که بلحاظ فکری زیر بیرق جبهه ملی به جبران مافات گذشته مشغولند، بیش از هر چیز دیگر، جذب این گرایش افراطی به حکومتهای فوق سانترالیستی و شعارهای سرکوبگرانه بر ضد ملل غیر فارس شده‌اند.

سعید رهبر در مقاله مستقلی به ماهیت رهبران ملی-میهنی وطنی پرداخته است. وی در مقاله‌ای با نامی که بیتی از داستانسرای گنجه را در تیتراژ خود دارد، به سراغ بخش مکتوب پرونده داریوش همایون و جریان ملی-میهنی «سومکا» رفته است. «به آیین بنگریم آینه چون نقش تو بنمود راست خود شکن، آیین شکستن خطاست» تیتراژ مقاله‌ای است که حاوی نقل‌قولهای مهم و مستقیم از روزنامه اطلاعات است. به چند نمونه توجه کنید:

#### «تظاهرات دسته پیراهن‌سیاهان در خیابان‌ها»

قبل از ظهر امروز عده‌ای از افراد منتسب به حزب سوسیالیست (سومکا) در حالی که آنان پیراهن‌های سیاه بر تن داشتند به طور اجتماع در خیابان‌های شاهرضا و پهلوی و شاه‌گردش و تظاهراتی می‌نمودند. هنگامی که این عده به اوایل خیابان اسلامبول رسیدند از طرف مأمورین انتظامی به آنان اخطار شد که از تظاهرات خودداری نموده و متفرق شوند.

در اثر این اخطار عده‌ای از آنها متفرق شدند ولی چند نفری که به اخطار مأمورین توجه نکردند و تظاهرات خود را ادامه می‌داند همین امر سبب گردید که آن عده را مأمورین انتظامی بازداشت نمایند. يك منبع مطلع به خبرنگار ما گفت تعداد بازداشت شدگان در حدود 15 نفر می‌باشد. (اطلاعات، پنجشنبه 1331/1/28، شماره 7788)

#### «بازداشت لیدر حزب سومکا»

دیشب آقای منشی‌زاده لیدر حزب سومکا توسط مأمورین پلیس توقیف گردید. امروز یکی از مقامات شهربانی در باره علت دستگیری مشارالیه گفت: چون در نتیجه تحقیقاتی که توسط مأمورین شهربانی در اطراف واقعه حمله به قرائت‌خانه شوروی «وکس» و شعبه تبلیغات سفارت مجارستان به عمل آمد معلوم شد که افراد حزب سومکا در آن دخالت داشته‌اند لذا دیشب يك عده پاسبان و مأمور محل حزب را محاصره نموده و آقای دکتر منشی‌زاده لیدر حزب را بازداشت نموده و به بازداشتگاه موقت اداره آگاهی منتقل نمودند. امروز صبح پرونده برای رسیدگی و صدور و قرار توقیف به شعبه 18 بازپرس تهران احاله شد. سه نفر دیگر از افراد حزب سومکا به نام شاهپور زندنیا، داریوش همایون، اسماعیل‌هاشمی‌نژاد نیز به همین اتهام قبلاً بازداشت شده بودند. (اطلاعات، سه‌شنبه 1331/6/4، شماره 7890).

#### «از افراد حزب سومکا بازپرسی به عمل آمد»

امروز از 3 نفر از افراد حزب سومکا به نام داریوش همایون، امیرناصر معینی و شاهپور زندنیا در شعبه چهارم بازپرسی دادسرای نظامی تحت نظر سرگرد علمیه بازجویی به عمل آمد. (اطلاعات، سه‌شنبه 1331/9/4، شماره 7959).

#### «يك نفر دیگر از اعضای حزب سومکا امروز آزاد شد»

دیروز عصر بازجویی از داریوش همایون یکی از اعضای حزب سومکا در دادسرای فرمانداری نظامی خاتمه یافت و مشارالیه با دادن 50 هزار ریال کفیل امروز آزاد شد. (اطلاعات، یکشنبه 1331/9/23، شماره 7974).

### «دیشب دکتر منشی‌زاده و سران حزب سومکا در دادگاه نظامی تبرئه شدند...»

آخرین جلسه دادگاه - دیشب آخرین جلسه دادگاه جنائی برای رسیدگی به اتهام آقای دکتر منشی‌زاده و 6 نفر از سران حزب سومکا تشکیل و پس از دفاع متهمین دادگاه وارد شور شد و سرانجام کلیه متهمین را از اتهام وارده تبرئه کرد. شب گذشته مأمورین یکی از سران حزب سومکا را به نام داریوش همانون به استناد ماده 5 بازداشت کردند. در باره توقیف او يك مقام مطلع اظهار داشت چون وسائلي از محل حزب پیدا شده است که برای تخریب و حریق تهیه کرده بودند لذا این شخص را برای ادای توضیحات بازداشت کردیم.» (اطلاعات، شنبه 1331/12/23، شماره 8050).

### «اشیائی که از محل حزب سومکا به دست آمده»

صبح امروز آقای سرهنگ پورشریف معاون انتظامی فرمانداری نظامی با يك کامیون سرباز و چند نفر از مأمورین شهربانی به محل سومکا رفته و در آنجا 6 نفر از سران حزب مزبور را دستگیر کردند و لي به آقای منشی‌زاده رهبر حزب دسترسى پیدا نشد. ضمناً مأمورین کلیه قسمت‌های حزب سومکا را بازرسی کرده و مقداری لامپ که درون آنها را بنزین ریخته و درش را چوب‌پنبه گذاشته بودند به دست آمد. گفته می‌شود این لامپ‌ها برای آتش زدن اماکن تهیه شده بود و هم چنین مقداری نارنجك دستي، شیشه بنزین، مشعل برای پرتاب کردن و تیشه و قمه از محل حزب به دست مأمورین افتاد که همه با تنظیم صورت مجلس با کامیون به فرمانداری نظامی تحویل داده شد.» (اطلاعات، چهارشنبه 1331/12/13، شماره 8042).

## 16. وضع و حال امروز جریانی بنام «جبهه ملی ایران»

مطالب فوق اگر صرفاً مربوط به گذشته بودند و امروز موضوعیت نداشتند، صرفاً فصلی از تاریخ غم انگیز ایران بودند. اما تأسفبارتر آن است که امروز نیز بقایای همین جریان ملی میهنی با تجدید قوا از میان رقبای چپ و راست پیشین، تهاجم به اصول ابتدایی حقوق بشر را در سرلوحه اعمال خود قرار داده است و در صدد است تا بر بستر خلائی که در پس بی اعتباری ایدئولوژیها و سرابهای عدالتخواهانه دنیوی و دینی در ایران بوجود آمده است، يك جریان فاشیستی و نژادپرستی فارسی را برای فردای ایران تدارک ببیند. این جریان از همان اول انقلاب در ترکیب دولت موقت بازرگان طرفدار سرکوب نظامی کوچکترین خواست ملل غیرفارس ایران برای برخورداری از مواد مصرحه منشور جهانی حقوق بشر و سایر کنوانسیونهای بین المللی بودند و تا جایی که دستشان رسید از هیچگونه کشتار جمعی اهالی معترض مضایقه نکردند. از روزی هم که از بارگاه حاکمیت اسلامی رانده شدند، تشویق دائمی جمهوری اسلامی به سرکوب خشن خواستهای ملی ملل غیرفارس ایران و ارائه پروژه‌هایی عملی سرکوب و تهیج افکار عمومی برای آماده‌سازی افکار عمومی در جهت پذیرش اینگونه سرکوبها بکار بردند. کشف دائمی انواع توطئه‌های پان ترکیست‌ها و هشدار نسبت به صحرای محشریکه عنقریباً در صورت عدم سرکوب تجزیه‌طلبان برپا خواهد، از فعالیت‌های برنامه‌ای و فوق برنامه این محافل است. این جریان خواه بصورت تشکیلات سیاسی و خواه بصورت يك تفکر سیاسی فاشیستی دارای زیر مجموعه‌های فرهنگی و دانشگاهی و انتشاراتی، تمامی سرکوب‌های خشونت آمیز 27 سال اخیر (و 50 سال قبل از آن نیز) علیه ملل غیر فارس حمایت نموده است. هرگونه اعتراض علنی یا مکتوبات مخفی توطئه‌گرانه ایران جریانی تشکیلاتی و فکری به رهبران جمهوری اسلامی نه با قصد تشویق حکومتیان به برآورده کردن حقوق مصرحه ملل غیرفارس ایران در کنوانسیونهای بین‌المللی و مواد قانون اساسی جمهوری اسلامی، بلکه در جهت تیزتر کردن سرعت و شدت قتل عام معنوی قانونی و غیرقانونی علیه این ملل مظلوم بوده است. ابتدا نگاهی کوتاه به مواد «اعلامیه جهانی حقوق زبانی» مصوبه در سال 1996 در بارسلون بیندازیم. این اعلامیه خود برمبنای حقوق زبانی مصرح و مستتر در سایر کنوانسیونهای بین‌المللی و از جمله منشور جهانی حقوق بشر است. توجه کنید که رژیم‌های پهلوی و جمهوری اسلامی رسماً تمامی این پیامنامه‌ها را امضا کرده و خود را مقید به اجرا و رعایت عملی آنها کرده‌اند.

«ماده ۱»

۱- این بیانیه "جمعیت زبانی" را بدین گونه تعریف مینماید: هر جامعه انسانی که به لحاظ تاریخی در "محیط سرزمینی" معینی فارغ از به رسمیت شناخته شدن و یا نشدن آن سکنی گزیده و خود را به عنوان یک توده با هویت واحد دانسته و زبان مشترکی را به عنوان وسیله ای طبیعی برای ارتباط و هم بندی فرهنگی بین اعضای آن توسعه داده است<sup>۵</sup> تعبیر "زبان خاص یک سرزمین" (زبان نیاخاکی) به زبان جمعیتی که به شرح فوق در همچو محیطی سکنی گزیده باشد اطلاق میشود<sup>۶</sup>

۲- این اعلامیه مبداء حرکت خود را بر این اصل قرار میدهد که حقوق زبانی در عین حال و یکجا هم فردی و هم جمعی میباشد<sup>۷</sup> در تعریف دامنه کامل حقوق زبانی این اعلامیه مرجع خود را مورد یک جمعیت زبانی تاریخی در محیط سرزمینی خود قبول مینماید<sup>۸</sup> و آنچه از این محیط درک میشود نه تنها گستره جغرافیائی که جمعیت در آنجا زندگی مینماید بلکه محیط اجتماعی و عملیاتی که برای توسعه و شکوفائی تمام و کمال یک زبان حیاتی است میباشد<sup>۹</sup> تنها بر این اساس امکان دارد که حقوق زبانی گروههای ذکر شده در نقطه پنجم این اعلامیه و حقوق افرادی که در خارج سرزمین زبانی خویش میزیند را برحسب پیوستگی و درجه بندی تعریف نمود<sup>۱۰</sup>

روشن است که طبق این تعاریف مندرج در بند ۱ از ماده ۱ اعلامیه مزبور، کلیه ترکان ایران در سرزمین تاریخی به هم پیوسته آذربایجان در شمال غرب ایران مصداق تعریف حقوقی «جمعیت زبانی» هستند و این تعریف شامل دیگر ملل غیرفارس ایران یعنی کردها، بلوچها، اعراب، ترکمنها و قشقاییها نیز می‌شود.

«ماده ۵

این اعلامیه بر این اساس استوار است که حقوق تمامی جمعیت‌های زبانی مساوی و مستقل از موقعیت این زبانها به عنوان زبان رسمی محلی و یا اقلیتی بودن میباشد<sup>۱۱</sup> در این اعلامیه تعبیراتی مانند محلی و یا اقلیتی بکار برده نشده اند زیرا - هرچند در بعضی موارد مشخص شناسانی زبانها به عنوان اقلیتی و یا محلی میتواند احقاق برخی از حقوق معین را تسهیل نماید- با اینهمه این و دیگر تعبیر جرح و تعدیل کننده غالباً برای اعمال محدودیت بر حقوق جمعیت‌های زبانی بکار برده میشوند<sup>۱۲</sup>

«ماده ۶

این اعلامیه اعلام میکند که نمیتوان تنها بر این مبناء که یک زبان زبان رسمی دولت است و یا به طور سنتی برای مقاصد اداری و یا برخی از فعالیت‌های فرهنگی مشخص در یک سرزمین بکار رفته است آنرا "زبان خاص سرزمین" بشمار آورد<sup>۱۳</sup>

«ماده ۱۰

۱- همه جمعیت‌های زبانی دارای حقوق برابرند<sup>۱۴</sup>  
۲- این اعلامیه تبعیض بر علیه جمعیت‌های زبانی را غیرقابل قبول میدانند فارغ از آنکه این تبعیض بر مبنای درجه حاکمیت سیاسی مستقل جمعیت زبانی؛ موقعیت تعریف شده آن جمعیتها از لحاظ اجتماعی اقتصادی و یا دیگر لحاظها؛ درجه استانداردی شدن مدرنیزاسیون و یا به روز شدگی زبانهایشان و یا هر معیار دیگری اعمال گردد<sup>۱۵</sup>

«ماده ۱۵

۱- همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که زبانهایشان در سرزمین- قلمرو خود به طور رسمی بکار برده شوند<sup>۱۶</sup>

«ماده ۲۴

همه جمعیت‌های زبانی حق دارند در باره گستره حضور زبانشان به عنوان زبان رابط و به عنوان زبان مورد مطالعه در تمام سطوح تحصیلی در سرزمین خود (پیش دبستانی ابتدائی متوسطه حرفه ای و فنی دانشگاهی و آموزش بزرگسالان) تصمیم بگیرند<sup>۱۷</sup>

ماده ۲۵

همه جمعیت‌های زبانی از حق دستیابی و کاربرد همه منابع انسانی و مادی لازم برای تضمین نمودن حضور زبانشان در همه سطوح تحصیلی در نیاخاک خود از قبیل آموزگاران ورزیده روش‌های آموزشی مناسب کتب و متون درسی منابع مالی تجهیزات و ساختمانها تکنولوژی های سنتی و مدرن و در وسعتی که خواهان آند برخوردار میباشند»

بیاننامه‌ای که فوقاً بخشهایی از آن نقل گردید گویی در پولمیک سیاسی بر علیه جریان جبهه ملی ایران نوشته شده است. چاپ نامه مخفی آقای پرویز ورجاوند به رئیس جمهور اسلامی وقت آقای خاتمی، پرده از یکی از رسوایی‌های این جریان برانداخت. آقای ورجاوند که وزیر فرهنگ (!) دولت بازرگان هم بوده‌اند بجای عذرخواهی از مفاد توطئه‌گرانه این نامه که چیزی جز تحریک و تشجیع سران جمهوری اسلامی به سرکوب بیشتر آذربایجان و ملت ترک ایران نبود، به اظهار عصبانیت از درز کردن آن پرداخت و خواهان تنبیه عاملان درز این نامه مخفی به مطبوعات آذربایجان شد. نامه رسوای مزبور در شماره 92 نشریه «شمس تبریز» به تاریخ 26 بهمن سال 1379 منتشر شد. ورجاوند در این نامه ابتدا امکانات ناچیز برای تنفس فرهنگ ترکی آذربایجان را برشمرده و آنها را «فاجعه ملی» می‌نامد:

«برنامه‌های زبان ترکی افزایش یافته و در مصاحبه‌ها بیشتر به زبان ترکی با مردم گفت و گو می‌شود و به این ترتیب پیام می‌دهند که مردم فارسی نمی‌دانند و اگر هم بدانند نمی‌خواهند صحبت کنند. بنابراین دور به نظر نمی‌رسد که جماعتی در چهارچوب توجیه توسعه سیاسی و احترام به خواست مردم، بکوشند تا زمینه را برای گونه‌ای پاسخگوئی موافق به خواسته‌های طرح شده فراهم سازند و در دولت جنابعالی کشور را با یک فاجعه ملی مواجه بسازند.» ایشان در ادامه نامه دشمنی صریح و عملی خود با مفاد بند بند بیاننامه فوق را اعتراف می‌کنند:

«جناب آقای رئیس جمهور، به عنوان سابقه به آگاهی می‌رسانم که در ماه نخست شروع کار دولت موقت که اینجانب مسئولیت وزارت فرهنگ و هنر را بر عهده داشتیم، یک هیأت حدود بیست نفره به سرپرستی شادروان مفتی‌زاده، از کردستان به تهران آمدند تا درباره مسائل مختلفی از جمله همین مسئله آموزش به زبان کردی آن هم نه به این گستردگی تقاضای آقایان، با دولت مذاکره کنند. مسئولیت این کار بر عهده شادروان فروهر و من گذارده شد و در جلسه بیش از چهار ساعت با وجود شرایط خاص آن زمان، به آقایان توضیح دادم که شما با این پیشنهاد به دلایل بسیار (یک بیک برشمردم) نه تنها به همه ملت ایران که به مردم کرد این سرزمین نیز لطمه‌ای شدید خواهید زد»

ورجاوند در جایی دیگر چند نشریه بفرخوردار از نیمچه آزادی نشر را محل «توطئه‌های حقیب و غیر منتظره» اعلام می‌کند تا بنحوی منتظره خواهان رجعت جمهوری اسلامی به عصر ممنوعیت مطلق محمدرزاشاهانه علیه مطبوعات آذربایجان شود:

«چگونه است که دستگاه مطبوعات وزارت فرهنگ در برابر توطئه‌های عجیب و غیرمنتظره حدود 20 نشریه ترکی، فارسی هیچگونه موضعی نمی‌گیرد و بازخواستی نمی‌کند. مگر می‌شود از مردم آذربایجان به عنوان یک ملت یاد کرد؟»

ایشان در اینجا برای رعایت ظاهر امر از «وزارت فرهنگ» طلب استمداد می‌کنند در حالی ایشان بعنوان وزیر فرهنگ سابق بهتر می‌دانند که نام ارگان مورد نظر ایشان «وزارت اطلاعات» است و نه چیز دیگری! آدمی با خواندن این سطور و «وزر فرهنگ» بودن راقم آنها در گذشته، بی اختیار یاد دولت حاکم در فضای مشروح در رمان «1984» جورج اورول می‌افتد که نام سازمان دولتی شکنجه، «وزارت عشق» (!)، نام ارگان جیره بندی ارزاق عمومی «وزارت فراوانی» و نام دستگاه تبلیغات و دروغ‌پراکنی رژیم «وزارت حقیقت» (!) است. الحق آقای ورجاوند در دولت جرج اورولی «1984» هم شایسته همان پست ریاست «وزارت فرهنگ» می‌بودند. جمله زیر نیز که گویی بطور سفارشی بر علیه بیاننامه فوق نوشته شده است، از همین وزیر فرهنگ و رهبر کنونی جبهه ملی است:

«باید سیاست بهره جستن از آموزگاران، دبیران و استادان بومی در برخی استانها مورد تجدید نظر جدی قرار بگیرد.»



نخستین وزیر فرهنگ جمهوری اسلامی نامه رسوای آور دیگری را به اتفاق سایر رهبران جبهه ملی به تاریخ 20 بهمن 1382 امضا کرده است. علاوه بر ایشان، نام آقایان ادیب برومند، مهندس عباس امیرانتظام، دکتر داود هرمیداس باوند و مهندس نظام الدین موحد زینت بخش این سند تاریخی است که طی آن جمعی افراد تحصیلکرده و آشنا به موازین حقوق جهانی بشر، بدون هیچگونه روردرواسی خواهان نقض خشن‌تر و بیشتر حقوق ملل غیرفارس ایران از سوی رژیم جمهوری شده‌اند. در جایی از این رسوایی‌نامه تاریخی می‌خوانیم که گویا اگر «کتابهای درسی دبستانی و راهنمایی را خودشان طبق رسوم و شرایط اقلیمی و فرهنگی و اجتماعی هر منطقه» تدوین شود، اینکار به «بیگانه سازی کودکان» منجر خواهد شد! یعنی اگر کودک اردبیلی سخنی در باره برف، موسیقی عاشیقه‌های آذربایجان، ساوالان، ستارخان، هنر اپرا و باله آذربایجانی و ... در کتاب درسی‌اش دید یا متنی به ترکی خواند و نوشت، «بیگانه» خواهد شد!! واقعا برای رسیدن به این نتیجه نامعقول باید بهره بالایی از کینه و نفرت علیه بخش «غیر خودی» بشریت بهره داشت. البته «جبهه ملی» در آلمان، فرانسه، انگلستان، نیوزیلند و بسیاری دیگر از کشورهای غربی نام جریانات افراطی نژادپرست است و دلیلی ندارد که آنچه تحت پوشش این نام در ایران به بازار عرضه می‌شود، مال بهتری باشد. اگر چنین ادعایی است، اثبات آن بر عهده مدعیان است. با مطالعه نامه این آقایان بروشنی قابل مشاهده است که مسئله بر سر تدوین «کتابهای درسی دبستانی و راهنمایی را خودشان طبق رسوم و شرایط اقلیمی و فرهنگی و اجتماعی هر منطقه» است و نه چیز دیگر.

مؤلفین نامه مزبور حتی مخالفت با ایجاد شبکه تلویزیونی استانی را هم از قلم نیانداخته‌اند: «این دستورالعمل وزارت آموزش و پرورش که بیگانه سازی کودکان را از سطح دبستان آغاز میکند، در واقع، در دنباله و مکمل حرکتی است که صدا و سیما چندی پیش آغاز کرد، و آن اجازه ایجاد کانال‌های تلویزیونی استانی با تولید قومی و گویش محلی است.»

رهبران جبهه ملی در پایان صراحت می‌دهند که دعوایشان با جمهوری اسلامی بر سر دموکراسی و «آزادی انتخابات» نسبت به رسالت اصلی آنها که ستیز با ملل غیر فارس ایران است، موضوعی فرعی و حاشیه‌ای است. آنان نسبت به اینکه اگر مسئولین مربوطه در استانهای مختلف «کتابهای درسی دبستانی و راهنمایی را خودشان طبق رسوم و شرایط اقلیمی و فرهنگی و اجتماعی هر منطقه» تدوین کنند، هشدار داه و مینویسند:

«ما این عمل وزارت آموزش و پرورش را، در صورت اجراء، خیانتی بزرگ در تاریخ معاصر ایران و یک مقدمه سازی خطرناک در راستای برنامه بیگانگان برای تجزیه کشور قلمداد می‌کنیم، که روزگاری کشور را در جنگ و برادرکشی فرو خواهد افکند و یا کشور را از کنترل مناطقی بسیار حساس و استراتژیک محروم خواهد ساخت. لغو فوری این دستورالعمل، از انتخابات که برای آزادی آن همه درگیر هستیم، مهم تر است، زیرا استقلال و تمامیت ارضی کشور را به مخاطره می‌اندازد.»  
نامه‌نگاران جبهه ملی با تظاهر به جهالت، ادعای زیر را دارند:

«ما هیچ کشوری در جهان را نمی‌شناسیم که کتابهای درسی ابتدایی خود را بجز بدست دولت مرکزی و برپایه فرهنگ و زبان ملی تدوین و منتشر کند، و یا کودکان خود را بر پایه فرهنگ قومی یا محلی هر شهر و استان آموزش دهد.» (!)

توطئه دیگری از سوی وارثان شعبان بی‌مخ و رمضان یخی و حزب سومکا مربوط به شهریورماه 1382 است. اینان طرحی را در نهم شهریور 1382 به آقای آصفی معاون وقت وزارت امور خاجه داده و درخواست دومیلیارد ریال هزینه نموده‌اند. ظاهرا نشست‌های نیزمتعاقب آن در کاخ سعد آباد تهران در هفدهم شهریور ماه با حضور 23 تن تشکیل شده و طرحی برای ستیز با هویت ترکان ایران در تمامی جبهه‌ها را به تصویب رسانیده‌اند.

چندی قبل وقتی درباردار احمد مدنی یکی از رهبران جبهه ملی، دار فانی را وداع گفت، در تمامی رسانه‌های جبهه ملی بعنوان باکلماتی چون «رهبر خردمند و مبارز و فرهیخته»، «ناسیونالیست ایرانی بلند آوازه» و القاب مطن دیگر مورد ستایش و پرستش قرار گرفت. در اوصاف این سرباز جبهه ملی همین بس که بخاطر جنایاتی که در تیرماه 1358 علیه ملت عرب اهواز مرتکب شده است، متهم به جنایتکاری

جنگی است. این اتهام علاوه بر روشنفکران ملت عرب ایران حتی از سوی برخی از اعضای جبهه ملی نیز مورد تأیید قرار گرفته است.<sup>14</sup> از کرامات ملی و میهنی دیگر دریادر مدنی ارتباط وی با سازمانهای جاسوسی بیگانه و مهمتر از همه ارتباط پر سود وی با سازمان سیا است. از جمله جزئیات دقیق دریافیهایی دهها میلیون دلاری تیمسار مدنی در مقاله افشاگرانه دیگری به قلم Robert Parry در سایت consortiumnews.com آمده است.<sup>15</sup> این پرداختهای بزرگ به تیمسار دریادار مدنی بر اثر بیاحتیاطی یا درز داده شدن عمده از سوی سازمان جاسوسی آمریکا علنی شد و ایشان در جلسات و نشستهای متعدد و علنی مجبور بودند تا با پرداختن مصارف عامه‌پسندی برای خرج این مبالغ کلان، بجای اعتراف به ماهیت واقعی عمل خود، چهره مرد نیکوکار (!) بخود بگیرند.

با این اوصاف عجیب نیست که که برخی بریدگان از حزب توده و پیوستگان به مکتب پیشوا نیز به سرعت از پی تیمسار خیریه‌چی روان شده و با طی سریع مدارج ترقی ملی و میهنی هنوز مدت «عده» شرعی‌شان بعد از بریدن از سازمانهای خیریه شرقی تمام نشده، سر از سرسپردگی سازمانهای مشابه غربی درآوردند.

## پایان سخن

بیشک خواندن سطور فوق برای امثال ورجاوند و امیرانتظام ملال‌آور و شاید کمی عصبانی کننده باشد. اما در این مطالب، نکاتی که رهبران جبهه ملی ایران از آن غافل بوده باشند، وجود ندارد. با کمی جستجو در میان اسناد کتبی و اینترنتی میتوان پی برد که رازهای مهمی برای فاش شدن در ارتباط با این جریان باقی نمانده است. درگیریهای و جناح بندیهای درونی جبهه ملی چنان گسترده است که امکان مخفی ماندن طولانی به اسرار پنهانخانه این جریان نمی‌دهد. اما در بیرون از جلسات و محافل جبهه ملی، يك ناظر بیرونی با شعارهای ناسیونالیستی و گاه طرفدار آزادی و دموکراسی از سوی این جریان سر و کار پیدا می‌کند. همه این شعارها هم در هاله‌ای از پرستش خدایگونه نسبت به پیشوا، حالت کنکرت خود در ادبیات سیاسی را به نفع ابهام، وهم‌آلودگی و نوعی نوستالژی نسبت به سالهای اقتدار هنگ تحت فرماندهی شعبان جعفری و رمضان یخی، وامی‌گذارد. جبهه ملی به عمد هیچگاه دارای سازمان، برنامه و رهبری مشخصی نبوده است. هدف گردانندگان این معرکه ناسیونالیستی از این ابهام، ایجاد جایگاهی رفیع و غیرقابل دسترس برای این تفکر غیر دموکراتیک است. هدف من از نوشتن این مقاله بلند، گشودن دریچه‌ای است به واری این مه‌آلودگی و ابهام و دیدن صحنه واقعی و گاه پشت صحنه این نمایش ناسیونالیستی خطرناک است. بیایید تا با حذف سالهای بسیار و حتی دهه‌های سکوت و خواب زمستانی این جریان، یادماندنی‌ترین صحنه‌های نمایش مزبور را يك بار دیگر مرور کنیم:

جبهه ملی در دوران صدر خود، مردم را با دو وعده رفاه عنقریب و افشای ده هزار نفر خائن وطن فروش<sup>16</sup> و نجات یکبار برای همیشه به خیابانها کشاند.<sup>17</sup> امیدوارکردن مردمی گرسنه و بیسواد که درک خیر و شر و امید به ظهور يك مُنجی رهایی‌بخش از اجزای تفکر سنتی‌اش است، کار دشواری نبود.

هرجا که اراده این مردم امیدوار به استخلاص سریع از شر خائنین داخلی و استعمارگران خارجی مطابق میل پیشوا جریان نمی‌یافت، نیروی لایزال دیگری یعنی لشکر بزرگ چاقوکشان پایتخت تحت حمایت لجیستیکی شهربانی و ارتش به خیابانها گسیل می‌شد. اوباشان متشکل در "سازمان

<sup>14</sup> در این مورد به مقاله افشاگرانه منوچهر تقوی بیات در آدرس اینترنتی زیر مراجعه کنید:

<http://asre-nou.net/1383/ordibehesht/10/m-bayat.html>

<sup>15</sup> <http://www.consortiumnews.com/archive/xfile9.html>

<sup>16</sup> آدم هوس می‌کند از جبهه ملی‌چی‌ها بپرسد که این دریادار مرحوم با پرونده درخشانش در «وطن پرستی و ستیز با منافع بیگانگان» آیا مصداقی از آن ده هزار (رقم رُندا!) خائن کذایی موعود بود یا «رهبر خردمند و مبارز و فرهیخته»، «ناسیونالیست ایرانی بلند آوازه و...!»  
<sup>17</sup> من به عمد در این مقاله وارد ماهیت اقتصادی-واقعی داستان «ملی کردن صنعت نفت» نشدم چون کتاب مورد بررسی سعید رهبر که بهانه نوشتن این مقاله بود، وارد آن موضوع نشده بود. از سوی دیگر کتابی مستقل در مورد ماهیت و عملکرد جبهه ملی و مصدق، از سوی دوستی در دست تدوین است که به جنبه اقتصادی ملی شدن صنعت نفت پرداخته است و اطاله کلام بیش از این در این مقاله مجاز نیست.

نظارت بر آزادی انتخابات دوره هفدهم" به کتک زدن مخالفین و هر کسی که در پای صندوق رأی ترکی حرف می‌زد، می‌پرداختند.

شخص پیشوا دکتر مصدق به جرم ارائه طرح تمرکززدائی جزئی در ساختار فوق سانترالیستی وقت، حکم قتل نخست‌وزیر دیگری را صادر کرد و عامل قتل را بعداز عفو «قانونی» اش از سوی مجلس دارای اکثریت جبهه ملی‌چی به حضور خود بار داد.

در دوران 27 ساله بعداز انقلاب رهبران جبهه ملی در هر پست و مقامی، دمی از اندیشه و عمل سرکوب ملل غیرفارس غافل نمانده‌اند. از قتل عام ملت عرب اهواز گرفته تا نوشتن نامه‌ها و طرحهای ناظر بر قتل عام معنوی هرچه مؤثرتر ملل غیرفارس ایران و تبلیغ کینه و نفرت علیه ملل غیر فارس ایران و همسایگان عرب و ترک ایران، همه در دستور کار دائمی سران این جبهه در داخل و خارج از کشور است. دریادار مدنی «رهبر خردمند و مبارز و فرهیخته» و «ناسیونالیست ایرانی بلند آوازه» این جریان در روز روشن دست در خزانه سازمان سیا در زیر عکس پیشوا در شهرهای مختلف اروپا و آمریکا جلسات ملی و میهنی برپا میکند و... اما عرب، ترک، کرد، بلوچ و ترکمن ایران که در سرزمین خود از حقوق مندرج در کنوانسیونهای حقوق بشر بین‌المللی محرومند، بیگانه پرست نامیده میشوند! بر اساس منطق ملی میهنی این آقایان، عرب و ترک و کرد ایران برای مبری ماندن از اتهام بیگانه‌پرستی بایستی با دریافت مبالغ هنگفت از سازمان سیا و در همکاری با سازمانهای «درون مرز» جبهه ملی به سازماندهی پروژه‌های ناظر بر قتل عام معنوی ملتها و فرهنگهای غیرفارس در ایران و منطقه پردازند.